

# نسخه هایی تازه یاب از تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری در ترکیه و نجف

بخش نخست: دستور و واژگان فارسی در گویش هروی

۵-۶۲

چکیده: ابواسماعیل عبدالله بن محمد بن علی انصاری هروی (۴۸۱-۳۹۶ ق) معروف به شیخ الاسلام یا خواجه عبدالله انصاری از بزرگترین دانشمندان حنبلی خراسان است که در میان فارسی زبانان بیشتر به صوفی و زاهد معروف گشته است. او واعظ، محدث، مفسر و دانای تاریخ و انساب بود و در زمان خود تلاش بسیاری برای ترویج مذهب حنبلی در خراسان و به ویژه در زادگاهش هرات کرد. آثاری چند به عربی و فارسی از او بر جای مانده است که گاه درباره اصلت برخی از آنها، به درستی تشکیک شده است. یکی از مهم ترین آثار منسوب به وی، تفسیر او بر قرآن کریم است که میدی در آغاز کشف الاسرار خود اظهار می دارد که آن را مختصرو مجمل دیده، و لذا در قالبی جدید بسط و تفصیلش داده است. با این همه، متن اصلی تفسیر خواجه عبدالله انصاری که اساس کار میدی بوده، تاکنون ناشناخته باقی مانده است. این مقاله، برای نخست بار، نسخه هایی تازه یاب از این تفسیر فارسی - عربی را در دو کتابخانه خلیل حمید پاشا (در اسپار تا، ترکیه) و کتابخانه حرم علوی (در نجف اشرف) معرفی می کند، انتساب آن به خواجه عبدالله انصاری اثبات می کند و ضمن معرفی ویژگی ها و روش تفسیری خواجه عبدالله، به برخی از مهم ترین جوانب زبانی آن از جمله گویش فارسی هروی، واژگان کهن فارسی و نیز نحو هروی در این اثر می پردازد.

کلیدواژه ها: خواجه عبدالله انصاری؛ تفسیر قرآن خواجه عبدالله؛ کشف الاسرار و عدة الأبرار؛ ابوالفضل میدی؛ تفسیر در قرن پنجم هجری؛ گویش فارسی هروی؛ ترجمه های فارسی کهن از قرآن؛ بخشی از تفسیری کهن به پارسی.

از مسئولان وقت کتابخانه حرم امام علی (ع) در نجف اشرف که تصاویر مورد نیاز از نسخه های تفسیر خواجه عبدالله انصاری را در اختیارم قرار دادند، و نیز از آقای دکتر سید محمد تقی حسینی که تصاویر نسخه موجود از تفسیر خواجه عبدالله انصاری در کتابخانه شهر اسپار تا را در اختیارم نهاد، بسیار سپاسگزارم.

Newly Discovered Manuscripts of Khwaja  
Abdullāh Ansārī's Qur'ānic Commentary in  
Turkey and Najaf / Part 1: Persian grammar  
and vocabulary in the Heravi Dialect

Morteza Karimi-Nia

**Abstract:** Abū Ismail Abdullāh ibn Muḥammad ibn alī Ansārī Heravi (396-481 AH/1006-1088), known as Shaikh al-Islām or Khwaja Abdullāh Ansārī, is one of the most eminent Ḥanbalī scholars of Khorasan, who is widely known among Persian speakers as Sufi and ascetic. He was a preacher, narrator (*muhaddith*), Qur'an commentator, and scholar in history and genealogy. He made many efforts to promote the Ḥanbalī religion in Khorasan, particularly in his hometown, Herat. Several works in Arabic and Persian are attributed to him, some of which are properly of doubtful authenticity. One of the most significant works attributed to him is his commentary on the Qur'an. Meybudī states at the beginning of his *Kashf al-Asrār* that he considered the aforementioned commentary concise; hence, he expanded and elaborated it in a new format. However, the original text of the commentary of Khwaja Abdullāh Ansārī, which was the basis of Meybudī's work, has remained unrevealed. This paper introduces the newly discovered manuscripts of this Persian-Arabic commentary in the two libraries of Khalil Hamid Pasha (in Sparta, Turkey) and Imam Ali Shrine (in Najaf, Iraq). Moreover, it confirms their attribution to Khwaja Abdullāh Ansārī, introduces the characteristics of the interpretive method of Khwaja Abdullāh, and deals with some of its prominent linguistic aspects such as Heravi Persian dialect, ancient Persian vocabulary, and Heravi syntax.

**Keywords:** Khwaja Abdullāh Ansārī; Qur'an commentary by Khwaja Abdullāh; *Kashf al-asrār wa 'uddat al-abrār*, by Abulfazl Meybudī; Qur'ānic Interpretation in the fifth century AH; Heravi Persian dialect; Ancient Persian translations of the Qur'an; *Bakhsbī az Tafsiṛī Koban be Parsī*.

النسختان المكتشفتان حديثاً من تفسير القرآن للخواجة عبد الله الأنصاري في تركيا والنجف  
القسم الأول: قواعد اللغة الفارسية ومفرداتها في اللهجة الهروية  
مرتضى كريمي نيا

الخلاصة: أبو إسماعيل عبد الله بن محمد بن علي الأنصاري الهروي (٤٨١-٣٩٦ هـ) المعروف بشيخ الإسلام أو الخواجة عبد الله الأنصاري هو أحد كبار علماء الحنابلة في خراسان، وقد اشتهر بين الناطقين باللغة الفارسية بالصوفي والزاهد، وكان واعظاً ومحدثاً ومفسراً وعالمًا بالتاريخ والأنساب. وقد بذل في عصره مساعٍ حثيثة لترويج المذهب الحنبلي في خراسان وعلى الخصوص في مسقط رأسه مدينة هرات.

وقد خلف هذا العالم آثاراً عديدة باللغتين العربية والفارسية، وإن كانت هناك أحياناً بعض الشكوك الواقعية حول أصالة انتساب بعضها إليه. ومن أهم الآثار المنسوبة إليه هو تفسيره للقرآن الكريم، وهو الذي وصفه الميبدي في بداية كتابه كشف الأسرار بأنه قد راه مختصراً ومجملًا، ففضله وشرحه في إطار جديد. ورغم ذلك، إلا أن النص الأصلي لتفسير أبي إسماعيل عبد الله الأنصاري الهروي، والذي كان هو الأساس لعمل الميبدي، قد ضلّ مجهولاً حتى الآن. وهذه المقالة، تقدّم - ولأول مرة - تعريفاً بنسختين من هذا التفسير الفارسي - العربي تمّ العثور عليهما حديثاً، إحداهما في مكتبة خليل حميد باشا في مدينة اسپارتا في تركيا، والثانية في مكتبة الحرم العلوي (مكتبة الروضة الحيدرية) في النجف الأشرف، وتثبت انتسابهما إلى أبي إسماعيل عبد الله الأنصاري الهروي. وضمن تعريفه بمزايا وأسلوب تفسير الأنصاري الهروي، يشير الكاتب إلى بعض أهم السمات اللغوية لهذا التفسير ومنها اللهجة الفارسية الهروية والمفردات الفارسية القديمة والقواعد الهروية المتبعة في هذا التأليف.

المفردات الأساسية: الخواجة عبد الله الأنصاري، أبو إسماعيل عبد الله الأنصاري الهروي، تفسير القرآن للأنصاري الهروي، كشف الأسرار وعدة الأبرار، أبو الفضل الميبدي، التفسير في القرن الخامس الهجري، اللهجة الفارسية الهروية، الترجمات الفارسية القديمة للقرآن، بحثي از تفسیری کهن به پارسی (= مقطع من تفسیر قدیم باللغة الفارسية).

## مقدمه

خواجه عبدالله انصاری یکی از بزرگترین و اثرگذارترین شخصیت های جهان اسلام است که در قرن پنجم هجری در خراسان و عمدتاً در منطقه هرات (افغانستان کنونی) زندگی کرده و در سراسر دوران زندگی خود به تعلیم و تدریس دانش های اسلامی چون حدیث، تفسیر، وعظ و تصوف اشتغال داشته است. آثاری چند به عربی و فارسی از او بر جای مانده است که گاه درباره اصالت برخی از آنها از جمله مناجات های خواجه عبدالله، به درستی تشکیک شده است.<sup>۱</sup> یکی از این آثار مهم، تفسیری بر قرآن کریم است که در یک دهه اخیر، وجود تاریخی و انتساب واقعی آن به خواجه عبدالله، از سوی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نادرست شناخته شد. از این رو، وی پیوند میان تفسیر کشف الاسرار میبیدی و خواجه عبدالله انصاری را نادرست و غیر واقعی دانست.

در دهه ۱۳۳۰ شمسی، با همت شادروان دکتر علی اصغر حکمت و همکاری برخی مصححان، نسخه کاملی از تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار در ده جلد به انتشار رسید. با استناد به سخنان رشیدالدین ابوالفضل میبیدی در آغاز تفسیر کشف الأسرار، همگان یقین کردند که وی اساس کار خود را بر مبنای تفسیری از شیخ الاسلام، خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱۳۹۶ ق) نهاده است و آن را شرح و بسط بخشیده است. از همین رو، مصححان کشف الاسرار، و به ویژه علی اصغر حکمت بر این امر تصریح کردند و کشف الأسرار را شرح و بسطی بر تفسیر خواجه عبدالله انصاری یا پیر هرات دانستند و، لذا، در چاپ خود از این کتاب، عبارت «معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری» را در ادامه عنوان کشف الاسرار و عدة الابرار افزودند. با این همه، شادروان علی اصغر حکمت در مقدمه خود (ص "ب") تصریح کرد که «با کمال تأسف، اصل تفسیر خواجه انصاری بدست نیست».

این همچنان می بود تا استاد محمدرضا شفیعی کدکنی در سال ۱۳۸۸ شمسی، پس از تحقیق فراوان بدین نتیجه رسید که کشف الأسرار میبیدی با خواجه عبدالله انصاری هیچ پیوندی ندارد، چه خواجه اساساً تفسیری بر قرآن نداشته است. آن پیر هرات که نامش در کشف الاسرار آمده، خواجه عبدالله انصاری نیست، بل ابواحمد عمر بن عبدالله بن محمد الهروی معروف به «پیر هری» (درگذشته حدود ۴۰۰ ق) است که چند دهه پیش از خواجه در هرات تولد یافته، و بنا به گفته عمر بن محمد نسفی،<sup>۲</sup> ساکن کیشانیه و صاحب تفسیر بوده است. میبیدی در قرن ششم، به نسخه ای از تفسیر او دست یافته، بر اساس آن کشف الأسرار را نوشته، و به سبب شباهت نام این دو تن، به اشتباه تفسیر را به خواجه عبدالله انصاری نسبت داده است.<sup>۳</sup> شفیعی کدکنی همچنین در مقاله ای دیگر نشان داد که مطالب

۱. نک. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۲۲۱۷ و ۱۱۳۶۶.

۲. عمر بن محمد نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۴۸۳.

۳. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۶۵۴۷. این بخش از کتاب نخست بار با عنوان «پیر هری» غیر از «خواجه عبدالله انصاری» است!<sup>۱</sup> در مجله نامه بهارستان، سال دهم، دفتر ۱۵ (۱۳۸۸)، ص ۱۹۲۱۸۵ انتشار یافته است.

تفسیری در نوبت دوم کشف الاسرار میبیدی، برگرفته از الکشف والبیان، اثر ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷ ق) است، و نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار برگرفته از روح الارواح سمعانی است.<sup>۴</sup>

این دیدگاه در سال‌های اخیر موافقان و مخالفانی داشته است. در این میان، دکتر علی رواقی با استناد به گویش هروی در یک متن تفسیری ناشناخته که شادروان آیت‌الله زاده شیرازی آن را با عنوان بخشی از تفسیری کهن به پارسی<sup>۵</sup> منتشر کرده بود، نشان داد که این اثر شباهت واژگانی زیادی با دیگر آثار فارسی خواجه عبدالله انصاری، از جمله رساله «کلمات شیخ الاسلام»<sup>۶</sup> دارد. براین اساس، رواقی بخشی از تفسیری کهن به پارسی را پاره‌ای از تفسیر خواجه عبدالله انصاری دانست.<sup>۷</sup>

بررسی متن بخشی از تفسیری کهن به پارسی، و مقایسه آن با سایر آثار خواجه عبدالله تا حد زیادی ما را به وجود اصل و اساسی برای تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری قانع می‌کند. با این همه، کشف نسخه‌هایی تازه‌یاب از مصدر کار میبیدی، یعنی همان تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری، به نحوی قاطع تراشکار می‌سازد که برخلاف دیدگاه استاد شفیع کدکنی، ابوالفضل میبیدی، بخش اصلی کار خود در نوبت اول و دوم تفسیر کشف الاسرار را از تفسیر خواجه عبدالله انصاری گرفته است. در نوبت اول که صرفاً به ترجمه فارسی آیات پرداخته، وی عموماً زبان پارسی را از گویش هروی خواجه عبدالله پیراسته است و تنوع ترجمه‌های فارسی برای یک آیه واحد را کنار گذاشته است.<sup>۸</sup> در نوبت دوم نیز میبیدی، متن خواجه عبدالله را با مراجعه به مصادری دیگر چون تفسیر ثعلبی بسط و تفصیل داده، و گاه آن را اندکی مختصر کرده است. به سبب مجال اندک در این مقاله، من تنها برای اثبات اصالت تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به اختصار به ذکر دلایل جدید مبتنی بر نسخه‌های تازه‌یاب از تفسیر خواجه عبدالله انصاری می‌پردازم.

در بخش آغازین این مقاله، به معرفی دو نسخه تازه‌یاب از تفسیر گمشده خواجه عبدالله انصاری پرداخته، وجود تاریخی این اثر را اثبات می‌کنم. در ادامه، ضمن اشاره به ویژگی‌های دستوری و واژگانی تفسیر خواجه، به مهم‌ترین جوانب زبانی این اثر که همان گویش فارسی هروی است، خواهم پرداخت.

۴. شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۱۵۵-۱۲۵. این بخش از کتاب، نخست بار با عنوان «ثعلبی / میبیدی» در اوراق عتیق، به کوشش سید محمد حسین حکیم، تهران: کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۵۲-۳۳ انتشار یافته است.

۵. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، تحقیق و تصحیح سیدمرتضی آیه‌الله زاده شیرازی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله + دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

۶. نسخه ش ۹۵۱ در مدرسه نمازی (خوی)، تصحیح و انتشار یافته در شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۲۹۲-۱۷۳.

۷. علی رواقی، «گونه فارسی هروی»، ص ۱۳۸-۱۳۰. این دیدگاه را محمد سرور مولایی در مقدمه بر چاپ سوم طبقات الصوفیه (تهران، ۱۳۹۶) پذیرفته است.

۸. برای بررسی و تحلیل نحوه تصرف میبیدی یا کاتبان کشف الاسرار در متن تفسیر خواجه عبدالله انصاری، نک: مقاله سید محمد عمادی حائری با عنوان «از اضطراب متن تا تحول اید: بررسی و تحلیل دو نمونه از تصرفات میبیدی و کاتبان کشف الاسرار در تفسیر خواجه عبدالله انصاری»، در نامه فرهنگستان، در دست انتشار.

## نسخه‌های نویافته و اصالت تفسیر خواجه عبدالله انصاری

وقتی در آغاز سال ۱۳۹۴ شمسی برای جستجو و پژوهش در میان نسخه‌های کهن قرآنی در ایران و جهان، نخستین بار از کتابخانه حرم علوی در نجف اشرف بازدید کردم، در کنار انبوهی مصاحف قرآنی، به چند پاره از ترجمه‌ها و تفاسیر فارسی از قرآن برخورددم و کوشیدم تصاویر آنها را نیز برای تحقیق بیشتر گردآوری کنم. اندکی بعد که دسترسی به تصاویر این آثار برایم فراهم شد، در میان نسخه‌هایی از تفاسیر و ترجمه‌های کهن فارسی، سه پاره از تفسیری فارسی و عربی با شماره‌های مجزا یافتیم که در اصل یک نسخه واحد بوده، اما اکنون از هم جدا شده و در جاهای مختلف قرار گرفته‌اند. فهرست‌نویس قدیم کتابخانه حرم علوی، دوتای آنها را بخشی از تفسیر روح البیان اسماعیل حقی برسوی (۱۱۳۷.۱۰۶۳ ق) تشخیص داده و همین نام را بر شناسنامه آغازین آنها نوشته بود (تصویر ۸). اما این نسخه‌ها بسیار قدیم‌تر از قرن دوازدهم و سیزدهم هجری می‌نمودند. از این رو متن عربی و فارسی آنها را با تفاسیر مختلف کهن تطبیق دادم و دریافتم این اثر تنها به کشف الاسرار میبیدی شباهت دارد، با این تفاوت که فاقد تقسیم‌بندی سه‌گانه نوبت اول و دوم و سوم است و از نظر محتوا، تنها متناظر با نوبت اول و دوم تفسیر میبیدی است. اکنون یا باید می‌گفتم این نسخه در نجف خلاصه‌ای از کشف الاسرار میبیدی با حذف نوبت سوم است (یعنی متن نسخه نجف متأخر از کشف الاسرار میبیدی است)، یا باید می‌پذیرفتم که این اثر مبنای کار میبیدی بوده که او آن را به سلیقه خود به نوبت اول و دوم درآورده، و بر آن نوبت سومی نیز افزوده است (به این معنا که این نسخه متن اصلی تفسیر خواجه عبدالله انصاری است). من بر اساس شواهد متنی، بی‌درنگ به دومین گزینه یقین کردم.

دلایل و شواهد بر اصالت تفسیر خواجه عبدالله بسیارند که به نحو تامل، تنها با خواندن و مقایسه این دو متن بر هر آشنای ادب فارسی و تفاسیر قرآنی آشکار می‌شود. در اینجا به اختصار به مهم‌ترین‌ها اشاره می‌کنم. نخست آنکه واژگان نسبتاً غریب فارسی با گویش هروی در نسخه نجف از تفسیر خواجه عبدالله انصاری بسیار فراوان است که اغلب این واژه‌ها در متن کشف الاسرار به جایگزین‌های فارسی جدیدتر تبدیل شده‌اند یا در برخی جاها، نادرست و مصحّف خوانده شده‌اند.<sup>۹</sup> این امر نشان می‌دهد متن نسخه ما در نجف کهن‌تر از کشف الاسرار میبیدی است. دوم آنکه ترجمه فارسی آیات در نسخه نجف بسیار کامل‌تر از کشف الاسرار میبیدی است. همچنانکه در ادامه خواهیم گفت، خواجه عبدالله انصاری پس از بیان و توضیح ادبی، لغوی، قرآنی، و تاریخی هر فقره از آیات قرآن، تمام ترجمه‌های

۹. مشابه این اتفاق در تحریر مجدد طبقات الصوفیة انصاری، به دست عبدالرحمن جامی در نفحات الانس رخ داده است. طبقات الصوفیة به سبب دربرداشتن پاره‌ای از ویژگی‌های زبان هروی قدیم، از نظر پژوهش‌های زبان‌شناختی و واژگانی و دستوری حایز اهمیت است. این ویژگی‌ها را جامی دلیل "تصحیف و تحریف" کتاب دانسته و به همین سبب در نفحات الانس، که تقریباً تحریر دوباره طبقات انصاری است، آنها را تغییر داده است. در واقع، جامی در نفحات الانس این کتاب را هم از حیث زبان و هم از حیث ویژگی‌های دستوری، به زبان روزگار خویش برگردانده و هر جا که معانی بر او روشن نبوده، آنها را در "حجاب سترو کتمان" گذاشته و حذف کرده است. نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیة، ص ۱۱۸-۱۱۹.

فارسی محتمل از آن بخش از آیه را بیان می‌کند. گاه سه تفسیر مختلف از یک آیه، و گاه حتی چهار قرائت مختلف از یک کلمه را بیان کرده و سپس بر این اساس، سه یا چهار ترجمه فارسی ارائه می‌دهد. کار میبیدی در کشف الاسرار آن بوده که بدون استثنا تنها و تنها یک ترجمه فارسی (معمولاً ترجمه نخست) را در نوبت اول ذکر کند و دیگر ترجمه‌های خواجه عبدالله را حذف کند. سوم آنکه محتوای مطالب تفسیری این نسخه با روحیه علمی و مذاق مذهبی خواجه عبدالله مطابقت کامل دارد. برخی از این احوال و روحیات عبارتند از: مخالفت شدید او با کلام و متکلمان، تصلب بر مذهب حنبلی، دوری از تأویل و اصرار بر ظواهر آیات که موهم جسم انگاری خداوند است. چهارم و مهم‌تر از همه آنکه در نسخه نجف، در اسناد برخی احادیث و اقوال، اسامی افرادی چون یحیی بن عمار<sup>۱۰</sup> (م ۴۲۲ ق) - استاد خواجه عبدالله در تفسیر - آمده است که همگی در طبقه استادان خواجه عبدالله انصاری قرار می‌گیرند. گاه حتی عین سخن و حدیث منقول با همان سلسله سند در کتاب‌های دیگر خواجه عبدالله ذکر شده است. این امر نیز از مهم‌ترین شواهد بر تعلق نسخه نجف به سنت تفسیری خواجه عبدالله انصاری می‌تواند باشد که در اینجا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنم.

• أَخْبَرَنَا الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ أَبُو إِسْمَاعِيلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو زَكْرِيَّا يَحْيَى بْنُ عَمَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَبْرِئِيلَ بْنِ مَاحٍ الْفَقِيهَ قَالَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ: وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمُرْكَبِيُّ بَنِيْسَابُورٍ وَأَحْمَدُ بْنُ حَمْدَانَ السَّادِكِي الرَّاهِدُ أَنَّ حَامِدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الرَّفَّاءَ أَخْبَرَهُمْ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُغَيَّرَةِ الشُّكْرِيُّ بِهَمْدَانَ، قَالَ أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ، قَالَ أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ أَمْتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يَذَرِي أَوَّلَهُ خَيْرٌ أَمِ آخِرُهُ».

• قَالَ الشَّيْخُ الْإِسْلَامُ عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ عَمَّارٍ يَقُولُ: حَبَّةُ الشَّعِيرِ أَرْبَعُ أَرْزَاتٍ، وَالْأَرْزُ أَرْبَعُ سَمْسِمَاتٍ، وَالسَّمْسِمَةُ أَرْبَعُ خَزَدَلَاتٍ، وَالْخَزَدَلَةُ أَرْبَعُ أَوْرَاقٍ نُخَالَةٍ، وَوَرَقُ النُّخَالَةِ أَرْبَعُ ذَرَّاتٍ.

• قَالَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ: أَخْبَرَنَا أَبُو يَعْقُوبَ الْخَافِظُ<sup>۱۱</sup> وَأَبُو أَحْمَدَ الْمُعَلِّمُ<sup>۱۲</sup>، قَالَا: أَخْبَرَنَا الْحَمَوِيُّ، قَالَ أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ خَزِيمٍ الشَّاشِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: نَحْنُ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مَعْقِلٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ: «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَّةٍ» قَالَ: هُمْ الْمُسْلِمُونَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَا: أَخْبَرَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ بِمِثْلِهِ.

۱۰. یحیی بن عمار بن یحیی بن عمار، استاد خواجه عبدالله انصاری در تفسیر و حدیث بوده است. نک. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۸۳: ۴۸۱/۱۷. همو، تاریخ الاسلام، ۵۴/۳۳.

۱۱. خواجه عبدالله انصاری در ذم الکلام وأهله، ۸/۱، ۱۴۵/۲، ۹۵/۳ روایاتی را از وی نقل کرده است.

۱۲. اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن عبد الرحمن، ابویعقوب الحافظ، معروف به القزاق؛ زاده سرخس، و ساکن هرات (۴۲۹۳۵۲). خواجه عبدالله انصاری در ذم الکلام وأهله، ۹۷/۱، ۲۴۰/۳، ۶۴/۴، ۲۲/۵، مکرراً از وی روایت نقل کرده است.

۱۳. محمد بن محمد بن عبدالله، أبو أحمد الهروي المعلم (م ۴۲۱ ق).

- قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ رَحِمَهُ اللَّهُ: سَمِعْتُ أَبَا الْفَضْلِ الْجَاوِدِيَّ<sup>۱۴</sup> يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ الْقَطِيعِي، وَهُوَ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَالِكٍ الْإِمَامَ الْحَنَابِلِيَّ بَغْدَادِي يَقُولُ سَمِعْتُ الْجُنَيْدَ يَقُولُ: «يَا مَنْ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ أَجْعَلَنِي الْيَوْمَ مِنْ بَعْضِ شَأْنِكَ»<sup>۱۵</sup>
- قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ: أَنْشَدَنِي أَبُو الْفَضْلِ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الزَّاهِدُ<sup>۱۶</sup> ...
- قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ: أَنْشَدَنِي الْعَدَاوِيُّ السَّرْحَسِيُّ الْأَدِيبُ ...
- قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ أَنْشَدَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْيَمَانِ<sup>۱۷</sup> قَالَ أَنْشَدَنِي أَبُو أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبِ الْبَاسَانِيُّ لِابْنِ لُكْكَ ...

نسخه نجف حاوی ربع آخر قرآن (از سوره صاد تا سوره ناس) است. طی سه سال ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸ به تصحیح این اثر مشغول بودم و با وجود اتمام کار، عبارات فارسی و عربی مختلفی در متن این نسخه برایم ناگشوده و مبهم باقی مانده بود. تا آنکه در بهار ۱۳۹۹، دوست گرامی، جناب دکتر سید محمد تقی حسینی، ناگهان مرا از وجود نسخه تفسیری به فارسی و عربی در شهر اسپار تا (ترکیه) آگاه ساخت. بررسی تصاویر اثر معلوم ساخت که آن نیز نسخه دیگری از همین بخش از تفسیر خواجه عبدالله انصاری است (تصاویر ۱، ۲، ۳، و ۴). متن این نسخه (که نامش را فعلاً نسخه ترکیه می‌گذاریم) بسیار دقیق تر از نسخه نجف است و تاریخ کتابت آن هفتم ذوالحجه سال ۷۱۸ هجری است. با مقابله این دو نسخه، تقریباً تمام ابهامات نسخه نجف برایم روشن شد و توانستم افتادگی های متعدد در نسخه نجف را با کمک نسخه ترکیه جبران و اصلاح کنم. متن تفسیر را یکبار دیگر بر اساس هر دو نسخه ترکیه و نجف تصحیح و تکمیل کردم و تفاوت ها را در پانویس آوردم.

اکنون به دروازه های هرات و چه بسا خانقاه خواجه عبدالله انصاری رسیده ایم. دیگر به قطع می‌دانیم که از سنت تفسیری خواجه و درس های تفسیر او، مطالب زیادی در اختیارمان است. در مقاله حاضر پس از مرور کوتاهی بر مهم ترین ویژگی های تفسیر خواجه عبدالله انصاری، و نیز معرفی دو نسخه نویافته از تفسیر وی، به معرفی واژگان کهن فارسی (عمدتاً هروزی) و برخی نکات دستوری و گرامری در این اثر می‌پردازم، با این امید که در محالی دیگر، سبک، روش شناسی و درونمایه های تفسیری این اثر مهم در تاریخ و فرهنگ ایران پس از اسلام را بررسی و تحلیل کنم.

۱۴. ابوالفضل جارودی استاد خواجه عبدالله انصاری در تفسیر و حدیث بوده است. نک. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷/ ۳۸۶، ۳۸۴.

۱۵. این روایت با همین سند در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، ص ۵۱۲ نقل شده است. همچنین ابونعیم اصفهانی (ت ۴۳۰ هـ) این روایت را عیناً با همین سند در حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ۱۰/ ۲۷۰ نقل کرده است.

۱۶. بنا بر سندی از ابن عساکر در تاریخ دمشق (۲۳۷/ ۱۵)، فرزند این فرد، خود در شمار شاگردان خواجه عبدالله انصاری بوده است: «أخبرنا أبو سعد عطاء بن أبي الفضل بن أبي سعد المعلم نا أبو اسماعيل عبدالله بن محمد بن علي الأنصاري أنا حمزة بن محمد الجعفري بنوقان نا عبد الوهاب بن الحسن بدمشق ...»

۱۷. خواجه عبدالله انصاری در ذم الکلام و أهله، ۳/ ۱۱۱؛ ۳/ ۲۵۳؛ و ۵/ ۴۸، چند بار از وی روایت نقل کرده است.



## وجود دو تقریر از تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر خواجه عبدالله همچون بسیاری از تفاسیر خراسانی کهن (تفسیر کمبریج، تفسیر سوراآبادی، تفسیر بصائریمینی، تاج التراجم شاهفوراسفراینی) در چهار پاره تدوین شده است. در این تقسیم قرآن به چهار پاره (۱) از فاتحه تا انعام، (۲) اعراف تا کهف، (۳) مریم تا صافات، (۴) ص تا ناس تقسیم می‌شود. با کشف دو نسخه ترکیه و نجف، اکنون تنها به رُبع چهارم، یعنی تفسیر سوره‌های صاد تا ناس دست یافته‌ایم. گفتنی است متنی که شادروان آیت الله زاده شیرازی براساس نسخه امامی ساروی<sup>۱۸</sup> با عنوان بخشی از تفسیری کهن به پارسی (تهران، ۱۳۷۵) منتشر ساخته است، حاوی پاره دوم یعنی از اعراف تا کهف است؛ گوا اینکه بخشی از اوراق آغاز و انجام آن افتاده است.

اگرچه دو نسخه ترکیه و نجف و نیز نسخه امامی ساروی (بخشی از تفسیری کهن به پارسی) همگی پاره‌هایی از تفسیر خواجه عبدالله‌اند، میان دو نسخه نخست و نسخه اخیر (امامی ساروی) تفاوتی بسیار مهم هست. در هر سه نسخه، عبارات فارسی و عربی به صورت مزجی و درهم تنیده است؛ اما در نسخه‌های ترکیه و نجف، عبارات فارسی تنها مربوط به ترجمه فارسی آیات قرآن است و جملات عربی صرفاً حاوی توضیحات تفسیری خواجه عبدالله است؛ در مقابل در نسخه امامی ساروی، علاوه بر ترجمه فارسی آیات، بخش زیادی از توضیحات مفسر در بیان لغت و اعراب و تاریخ و مانند آن به فارسی بیان شده است، به گونه‌ای که اغلب به سختی می‌توان ترجمه خالص فارسی آیات را از توضیحات فارسی مفسر در بیان و شرح آیات تفکیک کرد. این امر نشان می‌دهد که از تفسیر خواجه عبدالله انصاری دست کم دو تقریر نزدیک به هم (یکی با رویکرد بیشتر فارسی و دیگری با متن بیشتر عربی) وجود داشته و چه بسا میدی به این هر دو آنها دسترسی داشته و در کار خود آنها را ترکیب کرده و در بسط و تفصیل آن، از سایر تفاسیر معروف در خراسان چون الکشف والبیان ثعلبی بهره گرفته است.

دو نسخه ترکیه و نجف تصویر بسیار دقیق‌تری از ترجمه و تفسیر خواجه عبدالله به ما می‌دهند. مفسر هرآیه یا جمله را از جهات مختلف لغوی، نحوی، قرائی، تاریخی و مانند آن، با زبان عربی توضیح می‌دهد، و در لابلای توضیحات خود یک یا چند ترجمه محتمل فارسی از آن آیه یا جمله را بیان می‌کند. از آنجا که در تقریر دیگر، یعنی نسخه امامی ساروی (بخشی از تفسیری کهن به فارسی) بسیاری از توضیحات تفسیری خواجه عبدالله، به زبان فارسی ذکر شده، تفکیک ترجمه خالص آیات به فارسی از تفسیر آیات دشوار است.

## مشخصات نسخه‌های تازه‌یاب از تفسیر خواجه عبدالله

این هر دو نسخه تازه‌یاب از تفسیر خواجه عبدالله از تقسیم بندی رباعی قرآن تبعیت می‌کنند و حاوی

۱۸. نسخه خطی این تفسیر را شادروان آیت الله مرتضی امامی ساروی (م ۱۳۷۹ ش) در مسجدی قدیمی یافته و در اختیار مصحح قرار داده بوده است.



ربع آخر قرآن، از سورة صاد تا سورة ناس اند (تصویر ۱ و ۵). بنابراین همچنان امید داریم سه پاره دیگر تفسیر خواجه عبدالله در آینده یافت شود. توصیف اجمالی این دو نسخه که تاکنون شناخته‌ام به این قرار است: **نسخه الف**، به شماره ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا در اسپارتا (ترکیه)، حاوی ۳۹۰ برگ، مورخ شعبان ۷۱۸ هجری به کتابت محمد بن عبدالرحمن بن محمد الوركاني الهمدانی است (تصویر ۱ تا ۴)؛ و **نسخه ب**، حاوی سه پاره مجزا، به شماره‌های ۳۲۳+۳۵۷+۳۵۹ جمعاً دارای ۱۰۳+۷۶+۱۲۵ برگ، در مکتبه الروضة الحیدریة یا الخزانة الغرویة (نجف اشرف)، کتابت قرن هفتم تا هشتم که برگ آخر آن (حاوی انجامة نسخه) افتاده است (تصویر ۵ تا ۸).

| مشخصات نسخه               | محل نگهداری             | شماره نسخه  | تاریخ نسخه       | تعداد اوراق |
|---------------------------|-------------------------|-------------|------------------|-------------|
| نسخه الف (ترکیه، اسپارتا) | کتابخانه حمید خلیل پاشا | ۱۴۲۶        | شعبان ۷۱۸ ق      | ۳۹۰         |
| نسخه ب (نجف اشرف)         | مکتبه الروضة الحیدریة   | ۳۲۳+۳۵۷+۳۵۹ | قرن هفتم تا هشتم | ۱۲۵+۷۶+۱۰۳  |

همچنانکه در بالا گذشت، دو نسخه ترکیه و نجف از تفسیر خواجه عبدالله بسیار به هم شبیهند، و تفاوتی جدی با تقریر نسخه امامی ساروی (بخشی از تفسیری کهن به پارسی) از تفسیر خواجه عبدالله انصاری دارند. با این حال، نسخه ترکیه (نسخه الف) که اساس کار من در تصحیح بوده، بسیار دقیق‌تر و کامل‌تر از نسخه ب است؛ در مقابل، کاتب نسخه نجف (نسخه ب) گاه عمداً برخی فقرات مربوط به اختلاف قرائات، استناد به اشعار عرب، و مانند آن را به منظور اختصار حذف کرده است. اشتباهات کاتب نسخه ب در املاي کلمات فارسی و عربی نیز بسیار بیشتر از کاتب نسخه ب است. همچنین کاتب نسخه ب در برخی جاها، به سبب خطای چشمی، یک یا چند سطرها را از قلم انداخته است. چنین اشتباهاتی در نسخه الف بسیار کمتر است.

هر دو نسخه عموماً از نظام املاي قدیم در کتابت حروف پ، چ، گ، وژ، به صورت ب، ج، ک، و ز برخوردارند. در این میان اما، کاتب نسخه ب بسیاری از واژه‌های کهن فارسی با گویش هروی را به معادل‌های جدیدتر فارسی تبدیل کرده و در برخی موارد نیز، نشانه‌های نحو و دستور هروی را از متن فارسی تفسیر زده است. مثلاً واژه‌هایی مانند گورفیدن، شواشانان، آنو، ژید، و نفریغ را به ترتیب با «گرویدن»، «مژده»، «آنجا»، «ناز»، و «دریغ» جایگزین کرده است (نک. جدول ۲). خوشبختانه گاه این تغییرات در نسخه ب، به ما کمک می‌کند معنای اصلی واژه‌ای بسیار غریب و کم‌کاربرد را در گویش فارسی هروی بهتر و دقیق‌تر دریابیم. فی‌المثل، واژه‌هایی کهن چون افداغ‌زده، آغر، آلوجه، برلاشندگان، پیهادیدن، سبوغ‌زدگان در نسخه الف (ترکیه)، به ترتیب با معادل‌هایی چون «سخت‌تشنه»، «زهدان»، «استخوانهای سینه»، «غارت‌کنندگان»، «گداختن»، و «راندن به درشتی» در نسخه ب (نجف) جایگزین شده‌اند.

علاوه بر تبدیل واژگانی و تغییرات دستوری و نحوی، تفاوت‌های املایی زیادی میان این دو نسخه هست. برخی از مهم‌ترین تفاوت‌های املایی و تفاوت‌های واژگانی در دو نسخه الف و ب را به صورت جداگانه در دو جدول ۱ و ۲ در زیر آورده‌ام.

جدول ۱: تفاوت‌های املایی میان دو نسخه ترکیه و نجف | جدول ۲: تفاوت‌های واژگانی میان دو نسخه ترکیه و نجف

| نسخه الف (ترکیه)       | نسخه ب (نجف)          | نسخه الف (ترکیه)   | نسخه ب (نجف)      |
|------------------------|-----------------------|--------------------|-------------------|
| -                      | رضی الله عنه          | آغر                | زهدان             |
| -                      | قدس الله روحه         | افداغ زده          | سخت تشنه          |
| -                      | رحمه الله / لعنه الله | آلوجه              | استخوانهای سینه   |
| آباز                   | آواز                  | انجسکیده           | فراهم کشیده       |
| اَز                    | گر                    | اندول              | بسیار             |
| افتاده / افتادن        | اوftاده / اوftادن     | آنو                | آنجا              |
| آمدید / نتوانستید      | آمدی / نتوانستی       | انیز               | نیز               |
| اندوهگن                | اندوهگین              | انیز               | هنوز              |
| اوسان / اوسانه         | افسانه                | بازبریفته          | بازداشته گرفته    |
| پوشیدید / بازپوشیدید   | پوشیدی / بازپوشیدی    | برلاشندگان         | غارت کنندگان      |
| بروراز                 | برافراز               | بیافد              | تابد              |
| بنه ورزیدند            | نه برزیدند            | پرته               | پرده              |
| پسر                    | پُسر                  | پردیو              | جادو              |
| چن (جن)                | چون (جون)             | پیهاویدن           | گداختن            |
| خانهای ایشان           | خانها ایشان           | دانکو              | دانه              |
| خواهد / خوشها          | خَواهد / خَوشها       | در خون اَوُر گیرید | بغلطانید          |
| درفتند / دَرَوُکَنَدند | دَرافتند / دَراوکنند  | ژکه                | قطره آب           |
| دشوار                  | دشخوار                | ژید                | ناز               |
| دشوار                  | دژوار                 | سبوغ زندگان        | راندن به درشتی    |
| زشتوری                 | ژشتوری                | شواشانان           | مژده              |
| شکیوایی                | شکیبایی               | سوزیان             | سود زیان          |
| فریشتگان               | فرشتگان               | فانندن / برفانندن  | پراکندن / فشانندن |
| کاشک                   | کاجک                  | فرژمانندن          | خیزانندن          |
| کتاب / دانای           | کتابی / دانایی        | فرهیفته            | فریفته            |
| کُهَن                  | کهن                   | فرهیونده           | فریبنده           |

|                                     |                                          |            |                 |
|-------------------------------------|------------------------------------------|------------|-----------------|
| کویزیده                             | کویژیده                                  | کاز (سقف)  | سغدوی (سقف)     |
| کی خواهد                            | کخواهد                                   | کالمان     | نادوشیزگان      |
| کی زشتی                             | کذشتی                                    | کخته       | ظاهر            |
| کی ما                               | کما                                      | کشوی       | بیرون آمدگان    |
| کی می / که می                       | کمی                                      | گوارته     | پروانه          |
| گوم (کوم)                           | گُم (کُم)                                | گورفش      | گروش            |
| نورد                                | نبرد                                     | گورفیدن    | گرویدن          |
| نیکو / ترازو / جادو /<br>یکسو / گلو | نیکوا / ترازوا / جادوا /<br>یکسوا / گلوا | نغرنجانیدن | فروشکستن        |
| هذی                                 | هذا                                      | نفریغ      | دریغ            |
| همیشه ئی                            | همیشگی                                   | هورایی     | خودرایی         |
| وُ                                  | و                                        | وغسته      | برهنه           |
| ورافراشتیم                          | برافراشتیم                               | وغندیدن    | روشن شدن / کردن |
| ورخاستن / ورزیدن                    | برخاستن / برزیدن                         |            |                 |

### نقد دلایل دکتر شفیعی کدکنی بر عدم وجود تفسیر خواجه عبدالله انصاری

اکنون پس از آشنایی با نسخه های تازه یاب از تفسیر خواجه عبدالله انصاری، می توان مهم ترین دلایل دکتر شفیعی کدکنی را بر نفی وجود این اثر مجدداً ارزیابی کرد. مهم ترین این دلایل، دو تای زیرند:

دلیل یا شاهد نخست) تا پیش از ابن رجب حنبلی در قرن هشتم هجری هیچ یک از کتب رجال و نویسندگان طبقات مفسران نگفته اند که خواجه عبدالله صاحب تفسیری بر قرآن بوده است.<sup>۱۹</sup>

یک دلیل برای عدم ذکر تفسیر خواجه عبدالله انصاری در کتاب های تراجم کهن و مؤرخان تفسیر، می تواند این باشد که تفسیر خواجه از نظرایشان به فارسی بوده و تفاسیر فارسی گونه ای از ترجمه قرآن به شمار می آمده اند و لذا در قدیم در شمار آثار تفسیری ذکر نمی شده اند. این امر در مورد آثار تفسیری سوراآبادی، نسفی، شاهفور اسفراینی و نیز ترجمه تفسیر طبری نیز صادق است. منابع تراجمی کهن همچنین از ذکر نام دیگر آثار فارسی خواجه عبدالله انصاری نیز اجتناب ورزیده اند. از سوی دیگر، منابع کهن در خصوص تفسیردانی و تعلیم تفسیر از سوی خواجه عبدالله انصاری چندان ساکن نیستند. در برخی نمونه هایی کهن از مصادر تراجم، به صراحت آمده است که خواجه عبدالله انصاری مدرّس تفسیر، و امام در تفسیر بوده است که در زیر بدان ها اشاره می کنیم:

۱۹. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۴۹۴۸.

عبد الغافر فارسی (۵۲۹۴۵۱ ق) در المنتخب من السياق، درباره جنبه تفسیری خواجه عبدالله چنین اظهار نظر می کند: «كان إماماً كاملاً في التفسير»<sup>۲۰</sup> همین عبدالغافر از دمية القصر، نوشته علی بن الحسن باخرزی (م ۴۶۷ ق) چنین نقل می کند: «وقرأت في دمية القصر لأبي الحسن الباخري فصلاً في الإمام عبد الله الأنصاري، وذلك أنه قال: هو في التذكير في الدرجة العليا، وفي علم التفسير أُوحد الدنيا»<sup>۲۱</sup> شاهد دیگر آنکه ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی بن أحمد المقدسی الشیبانی، معروف به ابن القیسرانی (متولد ۴۴۸ در بیت المقدس، و درگذشته ۵۰۷ در بغداد) که خود از شاگردان خواجه عبدالله انصاری بوده است، در کتاب خود، از استاد خود چنین نقل می کند: «سمعت الأنصاري يقول: إذا ذكرت التفسير فإنما أذكره من مائة وسبعة تفاسير»<sup>۲۲</sup> این سه گزارش مختلف که همگی معاصر با دوران حیات خواجه عبدالله نوشته شده اند، نشان می دهند که وی آموزگار مهمی در تفسیر قرآن بوده است. تنها فرق خواجه عبدالله با دیگر مفسران خراسانی هم روزگارش چون اسفراینی و سوراآبادی این است که اساس تفسیری وی - همانند اغلب آثار دیگرش - ماهیت شفاهی داشته و شاگردان وی آن را تقریر و نگارش می کرده اند. این سخن در باب دیگر آثار شیخ الاسلام چون طبقات الصوفیة، و صد میدان و کلمات نیز صادق است که شفیع کدکنی خود بدین نکته تصریح کرده است.<sup>۲۳</sup> بیفزاییم که سنت تفسیر شفاهی در خراسان سابقه ای طولانی داشته است. یکی از مهم ترین استادان خواجه عبدالله انصاری، یحیی بن عمار سجستانی است که در هرات مسکن گزیده و سال های طولانی به تدریس تفسیر اشتغال داشته است. ذهبی از او با عنوان «كان رأساً في التفسير» یاد می کند، و همو خاطر نشان می کند که پس از وفات یحیی، شاگردش عبدالله انصاری این منصب تفسیر را در هرات ادامه داد.<sup>۲۴</sup>

دلیل یا شاهد دوم) مصادر کهن چون نسفی در القند فی ذکر علماء سمرقند، فرد دیگری به نام ابواحمد عمر بن عبدالله بن محمد الهروی معروف به پیرهری (ساکن کشانیه، و درگذشته حدود سال ۴۰۰ ق) را صاحب تفسیر دانسته اند. احتمالاً میبیدی با دست یافتن به نسخه ای از این تفسیر، نام مؤلف را با نام عبدالله بن محمد بن علی الهروی (= خواجه عبدالله) اشتباه کرده و تفسیر را به خواجه عبدالله نسبت داده است.<sup>۲۵</sup>

نخست آنکه پیرهری ساکن کشانیه بوده، لذا نباید گویش فارسی او در تفسیر، فارسی هروی باشد، حال آنکه هم در کشف الاسرار آثاری از گویش هروی باقی مانده، و هم نسخه های یافت شده از تفسیر

۲۰. فارسی، المنتخب من السياق، ص ۴۳۷؛ نیز سیوطی، طبقات المفسرین، ص ۵۹.

۲۱. فارسی، المنتخب من السياق، ص ۴۳۸.

۲۲. ابن القیسرانی، المنثور من الحکایات والسؤالات، ص ۳۵.

۲۳. شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۸۶، ۱۱۲ و ۱۶۱.

۲۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۸۱/۱۷، ۴۸۳. همو، تاریخ الاسلام، ۳۳/ ۵۴.

۲۵. شفیع کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۵۷، ۴۸.

خواجه، تماماً به این گونه فارسی نوشته شده‌اند. دکتر شفيعی کدکنی خود بارها بر این نکته تأکید کرده است که آثار اصیل خواجه عبدالله دربردارنده لهجه و زبان ویژه شیخ الاسلام یعنی گویش فارسی هروی‌اند.<sup>۲۶</sup> دوم آنکه در متن بخشی از تفسیری کهن به پارسی از سده چهارم هجری<sup>۲۷</sup> و نیز در نسخه‌های تازه‌یاب از تفسیر خواجه عبدالله، اسنادهایی آمده که در آنها، نام افرادی<sup>۲۸</sup> متأخر از دوران حیات پیرهری ذکر شده است که برخی از ایشان چون یحیی بن عمار از استادان معروف خواجه عبدالله انصاری بوده‌اند. سوم آنکه مذهب پیرهری حنفی بوده، اما خواجه عبدالله متصلاً در مذهب حنبلی بوده است. مضامین بسیاری در نسخه‌های نویافته از تفسیر خواجه عبدالله به صراحت با آرای کلامی وی در تجسیم و رویت خداوند و نیز با مذهب حنبلی وی مطابقت دارد.

### ویژگی‌های کلی تفسیر خواجه عبدالله انصاری

اکنون که به بخشی مهم از اصل تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری دست یافته‌ایم، می‌توان با مقایسه آن با کشف الاسرار میبدی، مهم‌ترین ویژگی‌ها و روش‌شناسی تفسیر خواجه عبدالله را باز یابی و باز شناسی کرد. تفسیر کشف الاسرار میبدی که در واقع تفسیر خواجه را بازسازی و پردازش مجدد کرده است، تنها برخی از ویژگی‌های تفسیر خواجه عبدالله را در خود نگه داشته است. اما باید به خاطر داشت که اساس تفسیر خواجه عبدالله انصاری دارای خصائصی است که اصلاً در کشف الاسرار انعکاس نیافته و برخی از ویژگی‌های انعکاس یافته در کشف الاسرار هیچ پیوندی با سبک و محتوای تفسیری خواجه عبدالله ندارد. در اینجا به اختصار و فهرست‌وار به مهم‌ترین ویژگی‌های تفسیر خواجه عبدالله انصاری بر اساس نسخه‌های تازه‌یاب از این اثر اشاره می‌کنم.

الف) تفسیر خواجه عبدالله در اصل به صورت شفاهی القا یا املا می‌شده و توسط گروهی از شاگردان مکتوب شده است. نشانه‌هایی از شفاهیت در اصل تفسیر را همچنان در متن باقی مانده از تفسیر خواجه عبدالله می‌توان یافت.

ب) غلبه اکید زبان، گویش و نحو هروی در بخش فارسی تفسیر. این امر در تفسیر کشف الاسرار تا حد بسیار زیادی کاسته شده، اما همچنان برخی نشانه‌های گویش هروی در کلماتی مانند هن، انیز، باش، و جز آن در کشف الاسرار میبدی باقی مانده است.

ج) مخالفت شدید خواجه عبدالله انصاری با دانش کلام اسلامی و متکلمان از فرق مختلف و گاه تکفیر آنها. در یک جا متکلمان را در کنار یهود می‌نشانند: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ»، هُوَ لَا الْمُحَاجُّونَ

۲۶. شفيعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان، ص ۸۶، ۸۴.

۲۷. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۳ و ۱۷۱.

۲۸. نمونه‌هایی از این اسانید، و اشاره به نام‌هایی چون یحیی بن عمار و محمد بن جبریل بن ماح و ابوالفضل جارودی پیشتر در همین مقاله گذشت.

هُمَ الْيَهُودُ وَالْمُتَكَلِّمُونَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِغَيْرِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ» (ذیل شوری، ۱۶)، و در جای دیگر، معتزله را از شمار مسلمین خارج می‌شمارد: «هَذَا وَمَا فِي مَعْنَاهُ مِمَّا لَمْ يُنْكِرْهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ إِلَّا الْمُعْتَزِلَةُ الَّذِينَ لَيْسُوا هُمْ بِالْمُسْلِمِينَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ» (ذیل الرحمن، ۶).

د) غلبه بسیار شدید حدیث‌گرایی از نوع حنبلی. این امر را در تفسیر آیات مربوط به تجسیم، رؤیت خداوند، تقدیر الهی در خلقت مومن و کافر، و جزآن می‌توان یافت.

ه) توجه بسیار زیاد به سه خلیفه نخست اسلامی - به ویژه خلیفه دوم، عمر بن الخطاب - و کم توجهی آشکار به امام علی علیه السلام و سایر امامان شیعه. بدیهی است تمام مطالب شیعی و منقولات از امامان شیعه در کشف الاسرار از افزوده‌های میبدی است.

و) روحیه بسیار خشن و سخت‌گیرانه مفسر در تفسیر آیات جهاد و عفو. وی تمام آیات دال بر عفو و گذشت و مدارا با دیگران (= غیرمسلمانان) را منسوخ می‌شمارد. مجموعاً ۱۵ بار در این بخش از تفسیر (ربع چهارم قرآن از سوره صاد تا انتهای قرآن)، سخن از آیات منسوخه به میان آمده است که از این میان، خواجه عبدالله انصاری ۱۲ بار آیات صفح و عفو و رحمت و گذشت را به سبب آیات سیف و قتال منسوخ دانسته است.

ز) وجود نشانه‌هایی از توجه به تصوف. برخلاف تصویری که از رویکرد صوفیانه خواجه عبدالله در ذهن و ضمیر ما ایرانیان نقش بسته است، لازم است تصوّف وی را در گونه‌ای متصلّبانه و زاهدانه دسته‌بندی کرد که با دیگر روحیات حنبلی و سنی خواجه عبدالله سازگار باشد. به طور کلی، مشی وی در تفسیر قرآنش کاملاً مندرسی و در چارچوب سنت تفسیری اهل سنت است و با رویکرد وی در آثار حدیثی‌اش چون ذم الکلام وأهله، یا الأربعین فی دلائل التوحید بسیار نزدیک تراست تا کتابهای تصوّفی‌اش چون منازل السائرین، و صد میدان، و طبقات الصوفیة. با این همه، دو جنبه تصوّفی را در تفسیر قرآن خواجه عبدالله می‌توان یافت: نخستین‌اش، نقل برخی اقوال، یا تأویلات حدیثی و قرآنی از برخی زهاد و متصوّفه است. در این میان سهم حسن بصری (نزدیک ۲۰ بار) زیاد است. شُفیان ثوری (سه بار)، و عبدالله بن مبارک، ایوب سختیانی، نوف بکالی، شقیق بلخی، جُنید بغدادی، ابن سَمّاک، وِإِیاس بن معاویة بن قرة المُرَنتی (هر کدام، یک بار) در شمار معدود افرادی هستند که نامشان در این بخش از تفسیر خواجه آمده است.

دومین نکته صوفیانه در تفسیر خواجه عبدالله انصاری، توجه او به موضوع دل و قلب است. این تنها موردی است که او را به نحوی جدی از میراث اسلام سنی و حنبلی‌اش جدا می‌کند. مسئله دل و قلب همواره در کانون توجه خواجه است. به گونه‌ای او غالباً در ترجمه و تفسیر و - به تعبیر دقیق‌تر - در تأویل آیات قرآن از بیان این مفهوم در نمی‌گذرد. نمونه‌های این گونه تفسیر بسیار زیاد است. در اینجا من تنها

به سه مثال اشاره می‌کنم و تفصیل را در بخش دیگری از این مقاله خواهم آورد: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»؛ فریاد می‌خواه بخدای عزوجل از فتنه دل کی او خداوند شنوا و بیناست (غافر، ۵۹) / «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ نداند او کی دل آفرید کی دزدل چیست؟ یا سخن آفرید که کی سخن گوست؟ یا رهی را آفرید کی حال او چیست؟ (ملک، ۱۴) / «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»؛ فرقت اوکنندگان و جدایی میان مسلمانان، آنند کی لعنت کرد الله وریشان، و ایشانرا گوش دل کز کرد و چشم دل کور (محمد، ۲۳).

نتیجه سخن اینکه خواجه عبدالله انصاری مفسر قرآن و صاحب تفسیر بوده، اما چونان بسیاری از معلمان تفسیر در خراسان بزرگ، سالیان متمادی تفسیر خود را همانند دیگر آثارش، بر شاگردان تدریس می‌کرده، و مقرران مختلف، تفسیر او را در زمان حیاتش تدوین کرده و به او نسبت می‌داده‌اند. بافت اصلی این تقریرهای تفسیری جوهری تقریباً یکسان بوده، اما در میان روایت‌های مختلف از تفسیر خواجه عبدالله تفاوت‌هایی نیز وجود داشته است. مثلاً برخی از مقرران (مثلاً در دو نسخه ترکیه و نجف)، به جز ترجمه فارسی آیات، تمام توضیحات و لغوی و تاریخی و تفسیری خواجه عبدالله را به فارسی درج کرده، اما برخی دیگر (مثلاً در نمونه بخشی از تفسیری کهن به فارسی)، پاره‌ای از این توضیحات را به فارسی و پاره‌ای دیگر را به عربی تدوین کرده‌اند. میبدی در قرن هفتم هجری به یکی از این تقریرهای تفسیری دست یافته و آن را در دو نوبت اول و دوم مجزا کرده و سپس با بهره‌گیری از روح الارواح سمعانی، نوبت سومی نیز بر آن افزوده و تفسیر کشف الاسرار را تدوین کرده است.

### واژه‌های کهن فارسی هروی در تفسیر خواجه عبدالله

فهرست زیر حاوی شماری از مهم‌ترین واژه‌های کهن فارسی در تفسیر خواجه عبدالله است. بیشتر این واژه‌ها متعلق به حوزه فارسی هروی است که نمونه‌هایی از آن را در سایر آثار خواجه عبدالله نیز می‌یابیم. مشروح‌ترین - هرچند نه کامل‌ترین - فهرست از این واژه‌ها را دکتر علی رواقی در مقاله‌ای بلند بر مبنای کتاب در هرگز و همیشه انسان، نوشته شفیع کدکنی (تهران، ۱۳۹۴)، و نیز با مراجعه به بخشی از تفسیری کهن به پارسی، تصحیح آیه الله زاده شیرازی (تهران، ۱۳۷۵) گرد آورده است.<sup>۲۹</sup> که شماری از آنها را در «مقدمه» و «فهرست لغات و ترکیبیات»، گردآوری دکتر محمد سرور مولایی در انتهای کتاب طبقات الصوفیة (ص ۷۶۱-۷۸۹) نیز می‌توان یافت.

فهرست زیر آگاهی ما از واژه‌های خاص در گویش فارسی هروی را بسیار غنی‌تر می‌کند، چه در آن واژه‌های متعددی هست که در کارهای پیشین یافته و شناخته نبودند. با این حال، شمار اندکی از واژه‌ها و اصطلاحات در این فهرست را نمی‌توان و نباید صرفاً متعلق به حوزه هرات دانست. این واژه‌های معدود را تنها به سبب غرابت و کاربرد بسیار اندکشان در متون فارسی کهن، از متن تفسیر



خواجه عبدالله استخراج کرده و در میان واژه‌های فارسی هروی گنجانده‌ام، گویا که شمار واژه‌های غریب و کهن پارسی در این تفسیر بسیار بیشتر است. مبنای کار من در بیش از ۹۵٪ این واژه‌ها، نسخه ب یا همان نسخه ترکیه بوده است و در صورت ذکر معادلی متفاوت و جدیدتر در نسخه ب (نسخه نجف)، آن را نیز برای اطلاع و مقایسه بیشتر ذکر کرده‌ام.

مدخل‌های زیر را می‌توان در چند دسته تقسیم کرد: بیشترین واژه‌های نادر را می‌توان متعلق به حوزه زبان فارسی کهن در هرات دانست؛ برخی از این واژه‌ها (مانند چن، و گوم) در واقع املائی ویژه‌اند. برخی دیگر (مانند تاونده، و پرستکار)، گونه‌هایی از ساخت‌های اسمی و فعلی‌اند که اکنون متعارف نیست؛ و دسته‌ای دیگر (مانند اُنه = وُنه)، گونه‌هایی از تلفظ خاص واژه یا عبارتی فارسی‌اند.

آرام‌اندن (آرام کردن). «إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ»؛ اَز الله خواهد، بادهای کشتی ران را بیا ز اماند تا کشتیهای روان بر پشت آب، فروایستاده از رفتن بماند (شوری، ۳۳).

آزادی کردن (شکرگزاری)، مکرر به کار رفته است. «فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ»؛ چرا از من آزادی نکنید؟ (واقعه، ۷۱).

آزرم (تقوا، محافظت). «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»؛ و هر که از الله آزرم دارد (طلاق، ۲) / «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ اَز نازرمی در الله بپرهیزید چندان کی توانید (تغابن، ۱۶). (نسخه ب: نازرمی) / «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»؛ آن خدای کی ایشانرا از گرسنگی سیر کرد بایمن رفتن کاروانها، و ایشانرا از بیم وی بیم کرد بازرم نهادن ایشانرا. (فیل، ۴)

آسا/آسای (صورت، شکل و هیأت). «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحَبِ الْقَوْلِ»؛ فی صُورَةُ الْقَوْلِ، بَقَالَ فَلَانَ أَلَحَنَ بِحُجَّتِهِ مَنْ فَلَانٍ إِذَا كَانَ أَفْصَحَ؛ و بشناسی ایشانرا در آسای سخن (محمد، ۳۰) / «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ»؛ تا مرد آسا گردد و سختی کش و سخت اندام (احقاف، ۱۵).

آشم (فعل امر از آشامیدن). «ذُقْ»؛ او را گویند: چش و آشم (احقاف، ۴۹).

آشمه (آبشخور). «هَذَا مُعْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ»؛ این یک چشمه جای خویشتن شستنِ توست، و این دیگر آشمه توست آبِ سرد (ص، ۴۲).

آشمیدن (نوشیدن). «فَشَارِبُونَ شُرَبَ الْهِيمِ»؛ می‌آشמיד آشمیدنِ ریگِ خُشک یا تشنه افداغ زده (واقعه، ۵۵) / «وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا»؛ و نه شما را آبی دادیم خوش بازنده آبی آشمیدنی (مرسلات، ۲۷) / «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»؛ مُقَرَّبَانِ آنرا صرف می‌آشمند و آبرار بآمیغ (مطففین، ۲۸) / «يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»؛ می‌آشمند از جامِ پُر می، جامی کی آمیغ آن کافورست (انسان، ۵).

آشنا/اشنا (شنا). ﴿وَالسَّاجِدَاتِ سَبْحًا﴾؛ و ستارگان روان کی در فلک در بُرج آشنا می‌کنند (نازعات، ۳).  
[نسخه ب، آشنا]

آغَر (رحم، زهدان). ﴿فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾؛ هِيَ يَغْنِي الْبَطْنَ وَالرَّحِمَ وَالْمَشِيمَةَ؛ در سه تاریکی شکم و زه‌دان و آغَر (زمر، ۶). [نسخه ب: شکم و زه و زهدان]

آغرفجیدن (فرو رفتن در تباهی و بیهودگی). ﴿وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾؛ و با دیگران در باطل می‌آغرفجیدیم و بگزارف می‌رفتیم (مدثر، ۴۵) / ﴿قَوْلٌ يُؤْمَدُ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾؛ وئیل آن روز دروغ‌زن گیرانرا کی ایشان در آغرافج و دروغ و ناکاری می‌بازی کنند (طور، ۱۲۱). [در نسخه ب حذف شده است]

آگفت/واگفت (آسیب، رنج، و بلا). ﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ﴾؛ ستمکارانرا ترسان می‌بینی از کرد بد خویش کمی کردند و آن بایشان بُدنی آست، و واگفت آن ایشان را افتادنی (شوری، ۲۲). [نسخه ب: آگفت] نیز نک. بتاره.

ألوان/زشت ألوان (در ترجمه الفواحش). ﴿وَالَّذِينَ يَحْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾؛ و ایشان کمی پرهیزند از بزرگهای گناهان، و از کارهای زشت ألوان (شوری، ۳۷) / ﴿الَّذِينَ يَحْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ﴾؛ ایشان کمی باز پرهیزند از بزرگهای بزه ﴿وَالْفَوَاحِشَ﴾ و زشتها و الوانها (نجم، ۳۲).

ألوجه (استخوانهای سینه). ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ﴾؛ براستی آن وقت که جان بالوجه رسد (قیامة، ۲۶).  
[نسخه ب: باستخوانهای سینه رسد]

آنت، نک. اینت / آنت.

أنو (آنجا). ﴿يَذْعُرُونَ فِيهَا بِقَاكِهِ كَثِيرَةً وَشَرَابٍ﴾؛ باز جفتگان آرامیدگان بی‌بیم در آن سرای می‌فراخوانند آنو میوه‌های فراوان و شرابهای فراوان (ص، ۵۱) [نسخه ب: آنجا] / ﴿يَنْظُرُونَ﴾؛ و دو چشم از آنو فرانهاد می‌نگرند (زمر، ۶۸). [نسخه ب: آنجا] / ﴿أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ﴾؛ بودند آنو کی الله فریشتگان می‌آفرید؟ (زخرف، ۱۹). [نسخه ب: آنجا]

أوز، نک. خون آوز گرفتن.

افداغ زده (سخت تشنه). ﴿فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ﴾؛ می‌آشמיד آشمیدن ریگ خشک یا تشنه افداغ زده (واقعة، ۵۵). [نسخه ب: شتر سخت تشنه]

اناری (تباهی)؛ بسیار مکرر به کار می‌رود. ﴿وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴾؛ و دستان گری فرعون نبود مگر در تباهی و اناری (غافر، ۳۷) / دعای کافران نیست مگر در ضایعی و اناری (غافر، ۵۰) / دانسته

نداری که چون کرد خُداوند تو با زان پیل داران؟ دستان و ساز ایشان را در اناری و تباهی نکرد؟ (فیل، ۲۱).

انبرته (سرخوش و سرمست). مکرراً در ترجمه کلمات قرآنی چون فاکهین، اُشر، مترفین، و بطربه کار رفته است. نک. انبرته کوسان.

انبرته کوسان (سرخوشی و سرمستی کردن). «كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ»؛ نازوردان و انبرته کوسان و خندان (دخان، ۲۷) [نسخه ب: انبرته کوشان] / «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا»؛ همچنان نفرستادیم پیش از تو در هیچ شهر هیچ آگاه کننده ای مگر نازوردان و جهان داران و انبرته کوسان ایشان گفتند (زخرف، ۲۳). [نسخه ب: نازنینان و شادکامان ایشان] / وَفَرِحَ: «فَكِهِينَ»؛ انبرته کوسان [نسخه ب: شادان و انبرته کوشان]

انجسکیده (فراهم کشیده؛ درهم گرفته). «وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ»؛ أَي: عَابِسَةٌ كَالِحَةٍ مَقْطَبَةٌ بَيْنَ حَاجِبَيْهَا؛ و رویهایی است آن روز از اندوه گرفته و فراهم انجسکیده (قیامه، ۲۴). [نسخه ب: فراهم کشیده] نیز نک. جسک.

اندام سخن گفتن (به نرمی سخن گفتن). «وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ»؛ التَّأْوِيلُ: تَسْمَعُ لِحُسْنِ كَلَامِهِمْ؛ و اُز سخن گویند - از اندام سخن گفتن - گوش فرا سخن ایشان داری (منافقون، ۴). نیز نک. «وی اندامی». اندباره / اندتوی. «فِيضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ تا آن او را اَنَدِ بازه و اَنَدِ توی کند. [(حدید، ۱۱) نسخه ب: اَنَدِ بازه]

اندول (انبوه و بسیار). «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا»؛ می گوید: در دشمنی محمّد مال اندول بر همه نفقه کردم (بلد، ۶)؛ [نسخه ب: خواسته بسیار برهم نهاده، نفقه کردم] / «كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا»؛ نزدیک بودید کی پریان و زو افتادندید، و اندول شدندید، چون نمد تو بر تو برهم افتاده، یعنی از حرص و ز سماع قرآن (جن، ۱۹). [نسخه ب: اندر یکدیگر شدندید]

اَنُه (= وَ نه). سالاران گویند: - فرایس روان خویش را اَنَگَه کی هام دیدار شدند - در آتش فراخ جهان مَبید اَنُه فراخ حال (ص، ۵۹) / «قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ»؛ بلکه شما را فراخ جهانی مَبَاذ اَنُه بفراخ حالی (ص، ۶۰).

انیز (= نیز). «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقَهَا غُرَفٌ»؛ ایشان باری که بپرهیزیدند از خشم و عذاب خُداوند خویش، ایشانراست و رکدهایی از زبَرهای آن انیز و رکدها (زمر، ۲۰) [نسخه ب: نیز] / «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ من بشما فرستاده استوارم، و انیز بشما پیغام آورده ام کی بر الله گردن مکشید (دخان، ۱۸) / آنج گذشت بامُزید؛ انیز مکنید (ذیل مجادلة، ۱۲). [نسخه ب: نیز]

انیز (= هنوز). ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ﴾؛ دروغ نیست که ایشان انیز نچشیده اند عذاب مَن (ص، ۸)، [نسخه ب: هنوز] / ﴿وَيُرْسِلُ الْآخِرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾؛ وزنده می وازفرستد آن دیگر کس را کی هنگام مرگ او درنرسیده انیز (زمر، ۴۲) [نسخه ب: هنوز] / ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾؛ آئی: هِی دُخَانٌ بَعْدُ؛ آنگاه پس آهنگ آسمان کرد و آن انیز دُود بُود (فصلت، ۱۱) [نسخه ب: هنوز] / ﴿قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا﴾؛ گوی: انیز نگورفیده اید، لیکن گویند کی گردن نهادیم و انیز ایمان در دل های شما نشده (حجرات، ۱۴) [نسخه ب: هرگز هنوز] / ﴿وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ﴾ و دوزخ گوید: انیز داری؟ (ق، ۳۰) [نسخه ب: انیز] / ﴿وَالْآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا﴾؛ و دیگران اند از ایشان کی درنرسیده اند انیز (جمعة، ۳) [نسخه ب: هنوز] / ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؛ انیز خویشتن را در عَقَبَه نیوکنده است (بلد، ۱۱). [نسخه ب: هنوز]

اویژه / اویژه (خالص)؛ بسیار مکرر به کار رفته است. «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ»؛ برگزیدیم و اویژه کردیم ایشانرا با اویژه بُودن یادکرد آن جهان را (ص، ۴۶) / ﴿قُلِ اللَّهُ أَغْبُدُ مُخْلِصًا﴾؛ گوی: الله پرستم اویژه، پاک دارنده او را پرستش خویش (زمر، ۱۴).

اید (است / استید / هستید). درباره این نوع کاربرد از «ید / اید»، در بخش بعدی مقاله - شواهد دستوری / نحوی از فارسی هروی - با ذکر نمونه های بیشتر سخن خواهم گفت. در اینجا تنها به ذکر نمونه هایی می پردازم که در آنها، «اید» به تنهایی، و بدون فعل دیگری به کار رفته است. ﴿كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ﴾؛ آگاه باشید کی آن شما اید کی بَرُوز شمار و پاداش می کافر شید و می دروغ زن شمارید (انفطار، ۹) / ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ﴾؛ سزا است و ناچاره رسول را از خداوند، از طلاق دهد شما را کی زنان او اید (تحریم، ۵) / ﴿وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِّسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ﴾؛ آن زنان کی از پیری نومید گشته اند از حیض از زنان شما، از در گمان اید کی عِدَّت ایشان چند و نمی دانید، پس بدانید کی عِدَّت ایشان سه ماهست (طلاق، ۴) / ﴿لَوْلَا شَيْخٌ رَّجَعٌ وَصَبِيَانٌ رَّجَعٌ وَبَهَائِمٌ رَّجَعٌ أَصْبَ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبًّا﴾؛ از نه پیران اید پشت خم و کودکان شیرخواره و چهارپایان بی گناه در زمین چرنده، فروریختندید بر شما عذاب فروریختنی (ذیل صف، ۳) / ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ﴾؛ هیچ بر آن اید و می اندیشید و می پندارید؟ ﴿إِن تَوَلَّيْتُمْ﴾ آر برگردید از دین رُوزی (محمد، ۲۲) / ﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾؛ و شما آن نه اید کی ازو پیش شید در زمین (شوری، ۳۱) / ﴿أَفَنْضَبُ عَنْكُمُ الذِّكْرُ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ﴾؛ باش ما این سخن و این پیغام از شما بازگردانیم از بهر آن کی شما بگراف چم و گروه گراف کاران اید؟ (زخرف، ۵) / ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾؛ ما کردیم آنرا قرآنی تازی تا مگر شما کی عرب اید، دریایید (زخرف، ۳) / ﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هرج میان آن، آر خداوندان بی گمانی اید، بی گمان بدانید کی چنین است (دخان، ۷) / ﴿قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ﴾؛ الله را می آگاه کنید که شما بر چه دین اید؟ (حجرات، ۱۶) / ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾؛ شما در سخن گوناگون ناراست اید (ذاریات، ۹) / ﴿مَا هُمْ مِنْكُمْ﴾؛ نه از شما اند کی مسلمانان اید (مجادلة، ۱۴) / ﴿إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ

لَهُ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا الْمَوْتَ؛ از می گویند کی شما دوستان الله اید جُذ ز همه مردمان، پس مرگ آرزو خواهید (جمعه، ۶). ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رُبُّكُمْ﴾ آنکس کی آنها می کند - الله - اید خداوند شما (زمر، ۶). [نسخه ب: آنکس کی آنها می کند، الله، اوست خداوند شما]

ایدر (= اینجا)، مکرر آمده است. ﴿جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾؛ این سپاه کی ایدرُند از دشمنان تو، هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو، باز شکستنی و بر تاختنی (ص، ۱۱) / ﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا﴾؛ گردن کشان گویند: ما همه هم ایدریم (غافر، ۴۸).

اینت / انت (= این است / آن است). ﴿هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾؛ اینت جادوی آشکارا (احقاف، ۷) / ﴿هَذَا إِنْكَ قَدِيمٌ﴾؛ اینت دروغ کهن (احقاف، ۱۱) / ﴿هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾؛ اینت دژواژ روزی (قمر، ۸) / ﴿هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ اینت عذاب دردناک (دخان، ۱۱) / ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ انت پیروزی بزرگوار (تغابن، ۹) / ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ انت پیروزی بزرگوار (جاثیه، ۵۷).

باز انداختن (تدبیر و تقدیر کردن، و اندازه گرفتن). ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ﴾؛ ما اجلهای شما باز انداختیم، مرگ بر شما تقدیر کردیم (واقعه، ۶۰) / ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾؛ الله تقدیر کرد و باز انداخت بازگشادن تنگی سوگندان شما (تحریم، ۲) / ﴿فَكَرَّ وَقَدَّرَ﴾ در اندیشید و باز انداخت با خود (مدر، ۱۸) / ﴿فَالْمَدْرِبَاتِ أَمْرٌ﴾؛ و بفریشتگانی کی بفرمان کار می سازند و می باز اندازند (نازعات، ۵) / ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾؛ و باز انداخت در آن روزها در تمامی چهار روز (فصلت، ۱۰).

باز بریفته (باز نگاه داشته). ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾؛ بنزدیک ایشان است کنیزکان فروداشته چشمان و باز بریفته نگرستن خویش از جُذ ز شویان خویش (ص، ۵۲). [نسخه ب: باز داشته گرفته] باز پس نوژدن، نک. و انوژدن / باز پس نوژندن.

بازدن / باز آوردن (دفع کردن). ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ جفا و سَفَه باز ن بپاشخ دادن و پاداش کردن هرج آن نیکوتر (فصلت، ۳۴) / ﴿وَبَاذَ آرَازِشَانِ عَذَابِ آتَشِ﴾ (غافر، ۷) / و باز د آرازیشان بدهای آن جهان (غافر، ۹).

باز و غندیدن، نک. و غندیدن.

باساختن (در ترجمه اصلاح). ﴿وَأَصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾ و همه کار ایشان با ساخت و راست کرد (محمد، ۲) / ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بِاللَّهِمْ﴾ ایشان را راه نجات باز نماید و کار ایشان با سازد (محمد، ۵) / الله کار اوبی رنج بَر آسانی با سازد (ذیل طلاق، ۵) / ﴿وَأَتِمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾؛ و بایکدیگر مشاورت کنید، و کار با سازید بنیکوی بی گزند و ستیز (طلاق، ۶).

باسیدن (لمس کردن). «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ نباسد آنرا مگر پاک کردگان و پاکیزگان، وَفِيهِ مَعْنَى آخَرُ: أَنْ يَكُونَ خَبَرًا عَلَى نَيْتِ النَّهْيِ؛ مباسا آنرا مگر پاکیزه کردگان (واقعه، ۷۹).

باش (آیا، در ترجمه هل و همزه استفهام) بسیار مکرر آمده است. «الَّذِينَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا»؛ باش این یاد و پیغام راست برو فرو فرستادند از میان ما؟ (ص، ۸) / «أَسْتَكَبرَتْ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ»؛ باش گردن کشیدی، یا برتری جُستی، و خویشتن را از برتران دیدی؟ (ص، ۷۵).

بالانیدن / بالاییدن (پروردن). «أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ»؛ شما می رویانید و می بالانید و می بَبَر آری درخت آتش، یا ما آفریدگاران آنیم؟ (واقعه، ۷۲). [نسخه ب: می بالانید و می فرابار آری]

بالایها (در ترجمه عماد). «الَّذِينَ تَرَكَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»؛ نبینی و نه دانی کی چون کرد خداوند ثوبا عاد ارم؟ با آن بالایهای بزرگ (فجر، ۷۶).

بایست، نک. وایست / وایست.

باییدن / پاییدن (استقامت و پایداری). «وَأَنْتَ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ و از بر راه کفر خویش بیاییدنند، ما ایشانرا آبِ نعمت و دولت روانیدید و آشانیدید فراخ و خوش تا ایشانرا تباہ کردیمی و بگوم راهی همداستان (جن، ۱۶). [نسخه ب: بماندندید]

بتاره (در ترجمه الطامة). «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى»؛ آن روز کی بتاره‌ی مهین بیفتد (نازعات، ۳۴) [نسخه ب: آن روز کی آگفت مهین آید] نیز نک. آگفت.

بترینه / بترینان (بدترین / بدترین ها). «وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»؛ و از کردار بهینان، از بهر دریشان رسانیدن بترینان، چیزی نکاستیم. (طور، ۲۱) / «مَنْ الْكَذَّابُ الْأَشْرُّ»؛ آن کیست آن دروغزن بترینه؟ (قمر، ۲۶) / «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَعَجِينَ»؛ آگاه بید کی نامه کردار و سر انجام بدان در سَجین است در بترینه زندان (مطففین، ۷) / «أَوَلَيْكَ هُمْ شُرُالْبَرِيَّةِ»؛ بترینه همه آفریده ایشان اند (بینة، ۶).

بِچَم / بچم (میانه روی و متعارف و صواب). «أَمِنْ يَمِينِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ یا او کی همی رود راست و بچم بر راه راست؟ (ملک، ۲۲) / «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا»؛ گوی: بدست من نیست و شما را نه پادشاهم و نه توانم نه گزند و نه کارِ راست در خوزد و بچم (جن، ۲۱) / «وَقَالَ صَوَابًا»؛ هیچ سخن نگویند مگر کس کی دستوری دهد رحمن او را، و آنج گوید، راست گوید و بچم (نبأ، ۳۸) / «أَفَتَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ»؛ باش ما این سخن و این پیغام از شما بازگردانیم از بهر آن کی شما بگزاف چم و گروه گزاف کاران اید؟ (زخرف، ۵) / «طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ»؛ فرمان برداری باید و سخن پسندیده و بچم (محمد، ۲۱).

بچیز (اندکی). ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾؛ دوست می‌دارند کی تو فرا ایشان گراییی بچیز تا فرا تو گرایند (قلم، ۹).

بدبریه / بدبریهی (بدبخت / بدبختی، در برابر هوبریه / هوبریهی). ﴿هُم أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾؛ ایشان و ز خویشان بدبریهانند و شوم (بلد، ۱۹) / ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا﴾؛ فرو گشادیم بریشان بادِ سخت و سَرزد در رُوزِ نحس و شوم با بدبریهی (قمر، ۱۹). نیز نک. هوبریه / هوبریهی.

بدیس / پدیس (وعده)، بسیار مکرر است. ﴿كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾؛ بدیس الله کردنی است (مزل، ۱۸) / ﴿هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾؛ این آن بهشت است و آن پاداش کی شما را بدیس می‌دهند بآن رُوز شمارا (ص، ۵۳).

براویز (در ترجمه رفر). ﴿مُتَّكِّئِينَ عَلَى رَقَفٍ خُصْرِ﴾؛ بنازنشستگان بر جامه‌هایی، بر آویزهای آن سبز (الرحمن، ۷۶). [نسخه ب: بروزها آن]

برتاویدن / برتاوستن، نک. تاوستن.

برخنجیدن (زیاد شدن، ورم کردن، و افزون شدن). ﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ﴾، يَغْنِي تَحَرَّكَتْ، ﴿وَرَبَّتْ﴾؛ انْتَفَخَتْ، وَرَبَّاتٌ كَذَلِكَ؛ چن آب ورو فرو فرستادیم، نبات را بجنبید و بردمید و برخنجید (فصلت، ۳۹).

بررس (در کنار هم، در ترجمه مصفوفه). ﴿وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾؛ بالشهای نهاده بررس (غاشیه، ۱۵). [نسخه ب: برده]

برز / برزیدن (بذر و دانه / کشاورزی). ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾؛ چی بینید این کشت کمی برزید؟ ﴿أَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ﴾؛ شما آنرا می‌رویانید یا رویاننده آن ماییم؟ ﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾؛ از خواهیم آن برزرا کاه کنیم (واقعه ۶۳-۶۵).

برستاد داشتن / براستاد کردن (استقامت و ایستادگی). ﴿وَاسْتَقَمَ كَمَا أَمَرْتُ﴾؛ و برستاد دار برین چنانک فرمودند ترا (شوری، ۱۵) / ﴿لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ تا مردمان برایستاد کنند بدادگری (حدید، ۲۵) [نسخه ب: براستاد کنند] / ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾؛ بآفریدیم این مردم را وراشته برکار برشته (بلد، ۴).

برفاندن (پراکندن). ﴿وَيُسَّتِ الْجِبَالُ يَسًّا﴾؛ و برفاندن کوهها برفاندنی (واقعه، ۵) [نسخه ب: برابند و برفشانند کوهها برفشانندی] / ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾؛ و کوهها زود بربکنند و برفانند (مرسلات، ۱۰). [نسخه ب: برآویند] نیز نک. دوواژه فاندن و رواندن.

بر لاشندگان (غارت کنندگان). ﴿فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا﴾؛ آن بر لاشندگان بامداد (عادیات، ۲). [نسخه ب: غارت کنندگان]

بروی آمدن (رخ دادن و واقع شدن). ﴿فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾؛ آن شما را بروی خواهد آمد و شما را آن بروی آمدنی است (جمعه، ۸).

بریودن (فرو گرفتن). ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾؛ آنگاه کی دلها بر گلوها آید ﴿كَاطْمِينَ﴾ نفس می فرو بریود از بیم و اندوه (غافر، ۱۸). [نسخه ب: گیرند]

بَرَيُونَ (در ترجمه کفاتا). ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا﴾؛ زمین را نهان دارنده نه کردیم و بَرَيُونَ زندگانرا و مردگانرا تا می پوشد ایشانرا؟ (مرسلات، ۲۵). [در نسخه ب، حذف شده است]

بکار دروایست (توشه؛ در ترجمه متاع). ﴿وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ﴾؛ و بکار دروایشتی دشتیان را (واقعه، ۷۳). نیز نک. وایست / بایست.

بناردکی / بنارکی (سرخوشی و سرمستی). ﴿ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴾؛ ایشانرا گویند: این پاداش شما را بآنست کی شما شاد می زیستید در زمین بباطل و کار ناراست، و بانج با بنارذکی می خرامیدید در زمین (غافر، ۷۵). [نسخه ب: با بنارکی. کشف الاسرار: بنازا]

بهمای (تماما و جملگی). ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾؛ گوی: شفاعت خدای راست بهمای (زمر، ۴۴).

بُوكِنْدَن / بیوکنندن (پرتاب کردن و بیفکندن). ﴿أَلَمْ يَكُنْ لَكَ نُظْفَةٌ مِّنْ مَّيِّ يَمَى﴾؛ ژکه آب نبود اونخست کی بُوكِنْدَن؟ (قیامة، ۳۷) / ﴿وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرُهُ﴾؛ از بیهانه بیوکنند و عُذْرِ باطل بگذارد و پرتۀ فریب از پیش خود بُوكِنْدَن (قیامة، ۱۵).

بیافیدن (تابیدن و دربرگرفتن). ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ سُرَّةٌ مُّسْتَطِيرًا﴾؛ می ترسند از روزی کی بد آن بهر کس رسد و بهرجا بیافد (انسان، ۷) [نسخه ب: بهرجای تابد] / ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾؛ خداوند ما! رسیده ای و کوپزیده<sup>۳۱</sup> و بیافیده بهر چیز بوخشایش و دانش (غافر، ۷). نیز نک. کوپزیدن.

بیبودن (زیور کردن و زیور پوشاندن). ﴿وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ﴾؛ بریشان بیوده اند دستینهای سیمین (انسان، ۳۱). [نسخه ب: پیرایه نهند]

بیوسیدن / پیوسیدن (امید داشتن و متوقع بودن). ﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ و روزی دهد او را از

۳۱. ابن واژه در بخشی از تفسیری کهن (ص ۱۲۱، ذیل یونس، ۳۹ و ص ۲۲۸، ذیل رعد، ۱۷) و نیز در طبقات الصوفیة، (نک. مقدمه، ص ۱۳۷) به کار رفته است.



جایی کی نه بیوسد (طلاق، ۳) / «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا»؛ آنرا بنزدیک او وایاوید، و آن به از آن کی کردید، و مُزد آن مه از آن که بیوسیدید (مزل، ۲۵) / «وَيَزُجُّوهُ رَحْمَةً رَبِّهِ»؛ و می بیوسد و خشایش خداوند خویش (زمر، ۹) / «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» و بنزدیک من اُنیز از ناخواسته و ناپیوسیده (ق، ۳۵) / «أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ»؛ می بیوسد هریک از ایشان کی در بهشت پُرناز دَرُورُند (معارج، ۳۸).

پاسیدن (لمس کردن و تماس داشتن). «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»؛ پیغامبر! کی زنان را دست بازدارید، ایشانرا در پاکی از حیض دست بازدارید، پیش از پاسیدن (طلاق، ۱). [نسخه ب: رسیدن بایشان و بساویدن ایشان]

پای سود (خسته و کوفته). «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ»؛ وَفَرَأَ أَبُو عَمْرٍو: «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ»؛ چندان رفتند کی پای سوده گشتند؛ می کوشیدند کی از مرگ رهایی یابوند (ق، ۳۶).

پذیرفتار/ پذیرفتاری (پذیرنده/ پذیرش). «فَإِنَّ يَسَاءَ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»؛ آره الله خواهد، مهر بردل تونهد، و پیغام خویش از آن ببرد، و بخویشتن باطل و کثری از دلها بسترد؛ و راستی درواخ کند و پیدا و باز نماید کی راست است بسخنان خویش و پذیرفتاری خویش - که گفته است و پذیرفته کی کنم - که او داناست بهرج در دلها (شوری، ۲۴) / «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ»؛ من فرستاده الله ام بشما، راست دارنده و پذیرفتار نامه کی پیش من فرا آمد - تورت - (صف، ۶).

پَرْتَه (حجاب و پرده). «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»؛ و دیگر سخن گفتن با کسی از پس پَرْتَه (شوری، ۵۱) / «يَوْمَ يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيَذْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ»؛ آن روز کی پَرْتَه برگشتند از ساق (قلم، ۴۲) [نسخه ب: بَرَتو گشتند] / و میان ما و میان تو، پَرْتَه ای است (فصلت، ۵).

پرداخت (آسایش و استراحت). «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ ثرا پَرِداخت فراخست و دراز، بروز می خُشَب و بشب می خیز (مزل، ۷). [نسخه ب: ترا پرداخت و آسایش دراز بروز هست]

پَرْدیو (سحر). «وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ»؛ و چن بایشان آمد چیز درست راست، گفتند: این پَرْدیوست و ما بدان ناگورفیدگانیم (زخرف، ۳۵). [نسخه ب: بَر جادوی دیواست]

پرستکار (پرستنده). «وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ»؛ و آن پرستیدگان از پرستکاران، وی آگاهی (احقاف، ۵) / «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛ یاد کن رهی ما را داود، آن مرد بانبر و در پرستکاری ما کی او پرستکار بود خدای ستای با خدای گردنده (ص، ۱۷) / «بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ انباش نه، الله را پرست و از سپاس داران باش، از گورفیدگان پرستکاران (زمر، ۶۶).

پَلَهَا (در ترجمه خُشْب). «كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسَدَّدٌ»؛ گویی پَلَهَا است با دیوار نِهَادَه (منافقون، ۴). [نسخه  
ب: درخت بُتْهَا]

پناویدن / پنافتن (نگاه داشتن و حبس کردن). «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ فَهُمْ يُوْزَعُونَ»؛ و آن روز کی با  
هم آریم و بدوزخ را نیم دشمنان رَحْمَان. الْوُزْعُ وَالْوُزُوعُ: الْحَبْسُ، يُحْبَسُ أَوْلَهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ؛ پیشینان  
می پناوند تا پسینان دررسند (فصلت، ۱۹).

پی بردن (پیروی و تبعیت، در ترجمه اتباع و اسوه). «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ پی برید  
و پذیرید نیکوتر آنج فرو فرستادند بر شما از خداوند شما (زمر، ۵۵) / «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ  
أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛ و آن مرد گورفیده گفت: ای قوم! پی برید بمن تا راه نمایم شما را بر راه راستی  
(غافر، ۳۸) / «ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ»؛ از بهر آن کی کافران بیهوده پی بردند (محمد،  
۳) / «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً»؛ و نهادیم و کردیم در دلهای ایشان که پی بران بودند باو،  
مهربانی سخت (حدید، ۲۷).

پیچ آوردن / پیچ کردن (مجادله و ستیزه کردن). «مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ پیچ نیارد  
در سخنان الله مگر ناگورفیدگان (غافر، ۴) / «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ ایشان کی کافر  
شدند و برگشتند از راه خدای، و پیچ کردند با رسول او و ستیز (محمد، ۳۲).

پیرامن گشت (خطای کوچک). «إِلَّا اللَّمَمَ»؛ مگر آهنگی و پیرامن گشتی (نجم، ۳۲).

پیرایه (جام و ظرف). «يَتَنَاوَعُونَ فِيهَا كَأْسًا»؛ می روایند از یکدیگر در آن سرای پیرایهای پُر می (طور،  
۲۳) / «وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ»؛ و می گردانند بر سرهای ایشان پیرایهای سیمین (انسان، ۱۵) /  
«وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ»؛ هی الأقداح وَالْكَيزَانُ الَّتِي لَا عُرَى لَهَا وَلَا أَدَانُ؛ پیرایهای شَراب نهاده (غاشیة،  
۱۵).

پیش بیرندکار (راهنما). «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ الله پیش بیرندکار و راه نمای ستمکاران  
نیست (احقاف، ۱۰).

پیش فا (از قبل)؛ مکرر به کار رفته است. «وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ»؛ و قوم نوح، ایشان پیش فا آن بودند کی  
قومی بودند از فرمان برداری بیرون شدگان (ذاریات، ۴۶) / «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ»؛ و  
آمد بشما یوسف پیش فا بیغمهای روشن (غافر، ۳۴).

پیهاویدن (گداختن). «لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ»؛ روی و پوست و دست و پای سیاه می کند و می پیهاود (مدثر،  
۲۹). [نسخه ب: می گدازد]

ناه بر تاه (در ترجمه طباقا). ﴿طَبَاقًا﴾: ناه بر تاه زبر یکدیگر؟ (نوح، ۱۵).

تاوستن / برتاوستن (تاب آوردن). ﴿فَازَرَهُ﴾ نیروی داد آنرا ﴿فَاسْتَعْلَظَ﴾ تا دَرواخ شد، و نیروی گرفت و تنه کرد کی شاخ برتاوست. (فتح، ۲۹) / ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛ و پاکی و بی عیبی او را کی زیر دست کرد و نرم ما را این ستور؛ یا نه ما با او نمی تاوستیمی و برنیامدیمی. (زخرف، ۱۳)

تاونده (بسیار توانا؛ در ترجمه عزیز). ﴿الَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾؛ بلی الله نه توانای تاونده است کین سیستان؟ (زمر، ۳۷) / ﴿وَأَنَا أَدْعُوكُم إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ﴾؛ و من شما را می خوانم با توانای تاونده، آمرزگار فراخ آمرز (غافر، ۴۲) / ﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾؛ کی الله تاونده است تمام توان سخت گیر (حدید، ۲۵) / ﴿الْعَزِيزُ: الْمُؤْتَمِنُ الَّذِي لَا يُقَاوِمُهُ شَيْءٌ﴾؛ اوست آن تواننده تاونده بهیچ کس نمائنده (حشر، ۱) / ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ﴾؛ اوست تاونده با هر کاونده، بهیچ هست نمائنده (صف، ۱).

تاویدن (تابیدن). ﴿كَلَمَجٍ بِالْبَصَرِ﴾؛ چُن یک تاویدن کی نگرستن تاود (قمر، ۵۰) / ﴿وَسِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾؛ و کوهها فرا رفتن آرند، تا زمین ازو راغ و تُهی گردد، چنانک کُوراب تاود (نبا، ۲۰) / ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ﴾؛ آنگاه کی چشم در چشم خانه روشن بتاود در کندن جان (قیامة، ۷).

تاویدن (غلبه کردن / توان داشتن / مقابله کردن). ﴿فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾؛ با هیچ کس نتاوید و از کس کین نستانید (الرحمن، ۳۵) [نسخه ب: نتاوید و برنیایید] / ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾؛ گذار مرا و آن مرد، یعنی آن مرد را و من گذار؛ از با و نتاوی، من تاوم (مدثر، ۱۱) / ﴿قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾؛ گوی: از من فرانهام این و فراساختم، من و اخدای تاوم، و شمارهایی مرا از خدای هیچ چاره ندارید (احقاف، ۸) / ﴿وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ و بآمرز ما را خداوند ما کی تو نویی آن عزیز کی با تو کس نه تاود، حکیمی کی ترا غلط نیوفتد (ممتحنة، ۵) / ﴿الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ پادشاه پاک ستوده بی عیب، و او نتاود کش، بی همتای دانای راست کار راست دانش (جمعة، ۱) / ﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾؛ او را نه نیرویی کی بآن تاود یا کوشد، و نه یاری کی او را یاری دهد (طارق، ۱۰).

ترشتیدن (افکندن). ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾؛ فاگرفتیم او را و سپاه او را، و ترشتیم ایشانرا در دریا، یعنی بحر آساف (ذاریات، ۴۰).

تف (گرمای شدید). ﴿نَارًا حَامِيَةً﴾؛ آتشی بغایت تف رسیده (قارعة، ۱۱) / ﴿وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ﴾؛ و نه بازدارنده تف و زوانه آتش (مرسلات، ۳۱) / ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾؛ کی در دل گرفتند آن ناگورفیدگان آن تف کُفر و زور کین نادانانه<sup>۳۲</sup> (فتح، ۲۹).

۳۲. ترجمه این جمله در کشف الاسرار ناصحیح می نماید: «در دل گرفت آن ناگرویدگان روز کین، کین نادانانه.»

تفتوای (در ترجمه سموم). ﴿فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾؛ سپاس نهاد الله و ما و بازداشت از ما عذاب تفتوای آتش (طور، ۲۷) [در حاشیه نسخه الف: تفت و توای] / ﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ﴾؛ در آتش و تفتوای و بادِ سَخْتِ گرم، و بادِ سَخْتِ سرد، و آب جوشیده (واقعه، ۴۲).

تَنَاسُتَن (نیازمندی). ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ﴾، الشُّحُّ: الشَّرُّ وَضِيقُ النَّفْسِ؛ و هرك بازداشتند ازو تَنَاسُتَن با خویشتن در کار و مالِ دنیا<sup>۳۳</sup> (حشر، ۹). [نسخه ب: نیازمندی و تنگ برگرفتن در کار مالِ دنیا]

تنک (طناب). وَقِيلَ الْمُرَادُ بِالْقَصْرِ قَلْبُ السَّفِينَةِ؛ یعنی تنک کشتی کی بربو بندند (ذیل مرسلات، ۳۲).

توی (دو برابر). ﴿فَرِدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ﴾؛ او را توی عذاب بغزای در آتش (ص، ۶۱) [نسخه ب: تو] / ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾؛ آن کیست کی وام نهد بالله عَزَّوَجَلَّ وام نیکوتا آن او را آند باره و آند توی کند ﴿أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ (البقرة، ۲۴۵) بارهای فراوان و تویهای فراوان، و او راست مزد نیکو (حدید، ۱۱) / ﴿إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾؛ ایشان کی صدقه دهان اند - مردان و زنان - و وام می نهند بالله وام نیکو، آن ایشانرا توی و ز توی کنند در پاداش، و ایشانرا مزد نیکو (حدید، ۱۸).

تیشْت ساری (سبکسری و جنون). ﴿إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛ بدان در گومی اند و در بی هوشی و تیشْت ساری و طیش (قمر، ۴۷). [نسخه ب: نیست ساری و سبکساری]

جادونجیر (کاهن، پیشگوی و اخترگوی). ﴿فَذَكَّرْنَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾؛ یاد کن و پند ده، کی تو - بآن نیکوی که خداوند تو با تو کرد - نه جادونجیری، و نه دیوانه (طور، ۲۹). [نسخه ب: حیرانی؛ کشف الاسرار: اخترگویی]

جال گرد (در برابر استوار و محکم). ﴿ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾؛ اوست آن بانبروی دُرُوَاح نعت و پاینده صفت، نَجْدِي پذیر و نَجَال گرد. (ذاریات، ۵۸). [نسخه ب: نه جدی بنبرو نه جال گرد]

جداجد / جذاجذ (متفاوت و مختلف). ﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾؛ و ایشان در آن روز جداجد گویان اند (نبا، ۳) / ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾؛ کی کردار شما بس جداجد است و دُور اُذُور از یکدیگر (لیل، ۴) / ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا﴾؛ و از گردند مردمان آن روز دو گروه جداجد از هم دُور (زلزله، ۶) / ﴿إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾؛ الله داوری کند میان ایشان در انج ایشان دران جداجد می گویند (زمر، ۳) / ﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾؛ پس می بیرون آرد بآن کشت زار جداجد رنگهای آن (زمر، ۲۱) / ﴿أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كُنَّا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾؛ تویی کی داوری بُری میان بندگان

۳۳. این عبارت قرآنی در تغاین، ۱۶ به این صورت ترجمه شده است: و هرك دست در مال مردمان گذاردن ازو بازداشتند.

خویش در آنج ایشان در آن بُودند از جُداجُدِ رُفت و از جُداجُدِ گُفت (زمر، ۴۶).

جذ کردن (تغییر دادن). «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ»؛ می خواهند کی گفتِ خدای جُذ کنند (فتح، ۱۵) / «وَلَنْ تَجِدَ لِسَانَ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ و نهادهِ الله را جُذ کردنِ نیاوی (فتح، ۲۳).

جذرفتن / جزرفتن (مخالفت کردن). «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ الْمُحَادَّةُ وَالْمُشَاقَّةُ؛ الْمُخَالَفَةُ؛ ایشان کی می خلاف آرند و جُذ رفتن با خدای و رسول او (مجادله، ۵) / «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ایشان که خلاف می کنند با خدای و رسول او، و در جُذ راه می روند (مجادله، ۲۰) / «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ الشِّقَاقُ؛ الْخِلَافُ؛ آن بآن بود کی ایشان جُذ رفتند از فرمان خدای و رسول او؛ و هر کُ جُذ روؤ از فرمان خدای و رسول او، الله سخت عقوبت است و سخت گیر (حشر، ۴).

جَسَك (دوری، رنج و بلا). «وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَّا لَهُمْ»؛ و ایشان که کافر شدند، جَسَكِ ایشان بادا (محمد، ۸). نیز نک. انجسکیده.

جُن (= چون). این املا در نسخه الف مکرراً به کار رفته، اما در نسخه ب، به جون [= چون] تبدیل شده است.

جَنده بر / چنده بر (سخن چین). «مَسَاءً بَنِيمٍ» سخن چین چنده بر (قلم، ۱۱).

جنگوگر (متخاصم). «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ»؛ آنک رسید بتو خبر آن جنگوگران؟ (ص، ۲۱) / «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ»؛ قومی اند جنگوگران (زخرف، ۵۸).

جوک / جوک جوک (دسته و گروه). «هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ»؛ آنک جَوُکی است که با شما خویشتن می دَرُوکُنند در دوزخ (ص، ۵۹) / «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» و بمپرگنید جَوُک جَوُک در آن (شوری، ۱۳) / «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ»؛ آنگاه کی بَسُوی تو گردانیدیم، جوکی از پریان، قرآن نبوشان (احقاف، ۲۹) / «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»؛ جَوُکی از پیشینان و جَوُکی از پسینان (واقعه، ۳۹-۴۰) / «وَرَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ و مردمان را بینی که در دین خدای خویش می آیند جَوُک جَوُک (نصر، ۲).

چَم، نک. بچَم.

چَنده (اسم فاعل از چیدن). «قُطِفُوهَا دَانِيَةً»؛ خوشهای آن از دَسَتِ چَنده نزدیک (حاقة، ۲۳) / «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ»؛ و میوه آن دو بهشت از دَسَتِ چَنده گان نزدیک (الرحمن، ۵۴).

خرمن فان. «وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا»؛ بیادهای خَرْمَن فان فاندنی (ذاریات، ۱) [نسخه ب: فشاندن] / «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا»؛ بیادهای فروگشاده پیایی پیوسته؛ خاصه آن بادِ سختِ خَرْمَن فانِ کُستی شِکَن (مرسلات، ۲۱). [نسخه ب: خرمن نشان کشتی برا]

خَسَتْ (کم ارزش). «وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ و نخواست مگر این جهان نزدیک خَسَتْ (نجم، ۲۹).  
[نسخه ب: جُست] ۳۴

خلبان / حلبان (جوشان). «يَغْلِي»؛ می جوشد در شکمها چن جوشیدن آب خلبان (دخان، ۴۶).  
[نسخه ب: آب حلبان یعنی جوشان]

خندی خریش (شادی). «وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» و کی خود با خانها و با کسان خویش گشتند، بناز و انبرته و خندی خریش می زیستند. (انشقاق، ۳۱). [حاشیه نسخه ألف: خوش خریش؛ نسخه ب: بناز و خنده و شادی زیستند]

خوار (گونه). «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»؛ و از هر چیز بافریدیم جفت جفت جانور، نرو ماده، و بی جان دورنگ و از خوردنی دورنگ و دو خوار (ذاریات، ۴۹) / «فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَأَكَيْهَةٍ زَوْجَانِ»؛ در آن از هر میوه [ای] جُفت دُو خوار و دُو رنگ و دُو بوی (الرحمن، ۵۲) / «وَأَنَّهُمَا مِنْ خَمَلٍ لَّدَقِ لِلشَّارِبِينَ»؛ و جویهایی از مِی، همه خوار آشنندگانرا (محمد، ۱۵).

خوارباری (سستی). «يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»؛ دریغا / نفریغا بر آن سستی و خوارباری که کردم در کار خدای، و در فرمان بُرداری او (زمر، ۶۵). [نسخه ب: خواربادی]

خون آوز گرفتن (غلطانیدن). «فَإِذَا لَقِيَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ و هرگاه کی کافران بینید، بر شما باد بگردن ها زَدَن تا آنگاه کی ایشانرا در خون آوز گیرید ۳۵ (محمد، ۴). [نسخه ب: بغلطانید]

خوه (کاه یا گیاه خشک و ریز؟) «ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا»؛ الْحُطَامُ وَالرُّفَاتُ وَاحِدٌ، وَهُوَ الْكُسَارُ مِثْلُ الْجَذَاذِ، وَهُوَ الَّذِي تَحْطَمُ مِنَ الزَّرْعِ وَتَفْتَتُ وَصَارَ دَرِينًا؛ آنگاه آنرا خُورد کند ریزه چُن خوه (زمر، ۲۱). ۳۶

خویایی (میل). «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ»؛ گوی او را: هست ترا خویایی آن؟ توانی بود بسزای خویشتن آری بآن؟ داری تُوان آن کی با آن آیی کی هو بَریه باشی، به روزِ پیروزِ پاک هُنْرافزای؟ ۳۷ (نازعات، ۱۸).  
نیز نک. وایست / بایست.

دَرْدَرْدَن (رسوا کردن و خوار کردن). «وَلِيُخْرِجِي الْفَاسِقِينَ»؛ و آنرا تا دَرْدَرْدَن و رسوا کند آن فاسقان از طاعت بیرون را (حشر، ۵) / «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»؛ گفتند: ای وای و دَرْدَرْدَنی وَر ما! ما فرمان برداری

۳۴. ضبط نسخه ب قطعاً صحیح نیست. «خَسَتْ» به معنای کم ارزش در کشف الاسرار (همین آیه) و نیز در ترجمه «ثمن بخش» (بخشی از تفسیری کهن، آیه الله زاده شیرازی، ص ۱۸۹) نیز به کار رفته است.

۳۵. در بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۳۹، این واژه در ترجمه «حَتَّىٰ يُتَخَّرَ فِي الْأَرْضِ» (انفال، ۶۷) نیز به کار رفته است: «تا در خون بغلتاند در زمین، و تا بیش از آن که خون آوز اوکند در زمین». برای ریشه این واژه، نک. مسعود قاسمی، ص ۵۷۶.

۳۶. از اینکه مفسر در واقعه، ۶۵، «کاه» را در برابر حطام به کار برده، می توان به برابری معنایی آنها حکم کرد: «لَوْ نَسَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا»؛ آز خواهیم آن برز را کاه کنیم.

۳۷. نسخه ب: هست ترا وایست آن؟ هیچ سَر آن داری و توانایی بُد ترا کی بآن آیی کی به روز باشی و پیروز و پاک و هنرافزای؟

بگذاشتیم و از اندازه درگذشتیم (قلم، ۳۱).

درواخ (محکم و استوار). بسیار مکرر به کار رفته است (۳۰ بار). ﴿فَاسْتَغْلَظْ﴾؛ تا دزواخ شد (فتح، ۸).

درواویدن (خواستن، میل داشتن و آهنگ کردن؛ در ترجمه فعل شروع "طفق"). ﴿فَطَلَفَقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾؛ درواوید ببریدن بردست و پایها و گردنهای اسبان (ص، ۳۳) [نسخه ب: درایستاد] / ﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى﴾؛ مجازة: أَلَيْسَ لِنَاسٍ مَا تَمَنَّى؟ باش هرج آدمی واید، او را آن آید؟ هَرَج مَزْدَم را آرزو کند او را آن رسد و سَزَد؟ (نجم، ۲۴) / ﴿وَاسْتَغْنَى اللَّهُ عَنْهُمْ بِمَا عِنْدَهُ﴾؛ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ وَاللَّهُ بای نیازی خویش بماند از ایشان، و الله بی نیازیست با ستایش تمام. چیز درنمی واید (تغابن، ۶) [نسخه الف: چیز درنمی باید]

دستان / دستان‌گری (مکرو مکاری). ﴿يَوْمَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾؛ آن روز کی شود ندارد ایشانرا دستانهایی کی ایدر می سازند هیچ (طور، ۴۶) / و دستان‌گری فرعون نبود مگر در تبااهی و اناری (غافر، ۳۷) / ﴿لَهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾؛ ایشان دستان می سازند نهانی ساختنی و مَن ایشانرا کاری می سازم نهانی (طارق، ۱۵) / دستان و ساز ایشان را در اناری و تباهی نکرد؟ (فیل، ۲).

دستین (در ترجمه أسورة). ﴿وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾؛ بریشان پیوده اند دستینهای سیمین (انسان، ۳۱).

دُوزَه (نوعی ظرف). ﴿وَأَكْوَابٍ﴾، الْكُؤُبُ كُلُّ آتِيَةٍ لَا عَرَى لَهَا وَلَا آذَانٌ؛ یعنی: دُوزَه (انسان، ۱۵).

راغ (تهی؛ آسوده). ﴿وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾؛ و کوهها فرارفتن آرند، تا زمین ازو راغ و تهی گردد، چنانک گُوراب تاود (نبا، ۲۰) / ﴿فَسَوَّيْهَا﴾؛ و آنرا راست کرد و راغ / ﴿مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾؛ راغ نشستگان و بی بیم؛ راغ نشستگان روی در روی (واقعه، ۱۶) / ﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ﴾؛ راغ نشستگان و جفتگان بر جامهای بازگسترده (الرحمن، ۵۴).

رامش گین (خوشحال و سرخوش). ﴿وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ و کی پیش ایشان معبودان دیگر را نام برند و یاد کنند، ایشان تازه روی و رامش گین می پند (زمر، ۴۵).

رایین (یاران و اعوان و انصار). ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾؛ گوی کرایین خویش حَوَان (علق، ۱۷). [نسخه ب: گواره = گروه؟]

رژد / رژد. ﴿وَأَنْبِئْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾؛ و رویانیدیم در آن از هر درخت و نبات جفت رنگ جفت خوار، نیکوی و رژد (ق، ۷). [نسخه ب: رژد]

رُسته (رویدنی؛ گیاه). ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾؛ تا از زمین بیرون آریم بآن، دانکوهای آرد را و رُسته‌ها کی از زمین رُوید (نبا، ۱۵).



رَشَخ / رَشَح (رخنه و شکاف). «وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ»؛ و آنرا هیچ رَشَخ و شکاف نه (ق، ۶) / «هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» الْفُطُورُ: الشَّقُّ وَهُوَ الْأَسْمُ، وَالْفُطْرُ: الشَّقُّ؛ هیچ رَشَخ بینی در آسمان یا گشادی؟ (ملک، ۳).

رفانندن، نک. فاندن و برفانندن.

رَوَانَدَن / رُوَانِدِن / رَوَائِدِن؟ «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ» سخن می‌روانید آن دو سخن‌روای و فرا می‌گیرند ازو، یکی از راست سوی او نشسته و یکی از چپ او (ق، ۱۷) / «لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا»؛ ایشانرا از آن شراب و از آن مجلس باز نپراکتند. آنجا نه دزد سرشت، نه خُمار «وَلَا يُزِفُونَ»؛ خِزْد ایشان در می‌آشמידن ایشان رَوَائِدِن (واقعه، ۱۹) / «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا»؛ و از بر راه کفر خویش ببایندندید، ما ایشانرا آبِ نعمت و دَوْلَت روانیدید و آسمانیدید فراخ و خوش تا ایشانرا تباه کردیمی و بگوم‌راهی همداستان (جن، ۱۶-۱۷) / «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عَبْدُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»؛ از چشمه‌ای می‌آشمند از آن رهیگان الله؛ می‌روانند آنرا چنانک خواهند در بالا و نشیب (انسان، ۶) / «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»؛ و آنگاه کی کوهها بَرَوَانَدَن (تکویر، ۳) / «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ»؛ پس ترا بر راه ساخته از فرمان خویش رَوَانِدِیم و کردیم؛ بَرِی آن می‌رو (جاثیه، ۱۸).

روزگَرَد، (امرد حال تغییر). «فَكَانَتْ رَزْدَةً كَالدِّهَانِ»؛ يَعْنِي كَالْأَدِيمِ، وَيُقَالُ الدِّهَانُ جَمْعُ الدَّهْنِ، وَدُهْنُ الزَّيْتِ يَتَلَوَّنُ أَلْوَانًا بَيْنَ صُفْرَةٍ وَخُمْرَةٍ وَخُمْرَةٌ؛ صُرْخ شود گل‌گون چون ادیم رنگی یا روغن روزگَرَد (الرحمن، ۳۷).

رِیزِیدَن (پوسیدن). بَعْدَ مَا تَفَرَّقَتْ وَبَلَغَ الْبُلَى؛ پس آنکه ریزید و نیست گشت (ذیل قیامة، ۴) / «أَنْذَاكُمْ نَارًا عَظَامًا نَخِرَةً»؛ آنگاه کی استخوان گردیم ریزیده و نفریشته؟ (نازعات، ۱۱) / «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ»؛ و آنگاه شما را پس ریزیدن فراهم آرد، و شما را در گورها گرد می‌کُند (جاثیه، ۲۶) / «فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ»؛ شدند هم چُن برگ ریزیده سَایوانی - کی سَایَوَان سازنده‌ای سازد (قمر، ۳۱). نیز نک. نفریشته.

رِیم (چرک و پلیدی و خونابه). «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينَ»؛ الْغُسْلَيْنِ: كُلُّ مَا انْتَعَسَلَ عَنِ الْكُفَّارِ مِنْ صَدِيدٍ أَوْ قَيْحٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ؛ وَنِيسَت اورا آنجا هیچ خورش مگراز خون و ریم و انج از قدرهای او برود<sup>۳۸</sup> (حاقة، ۳۶). نیز نک. کیاوه.

زحیر (غصه و زاری). «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا»؛ تا بایشان رسید بدهای آنج می‌کردند، و پس آوزد بد آنج گرد می‌کردند از زحیر و شمار (زمر، ۵۱).

زشتور / زشتوری. «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ سخن سخت زشتوراست که می‌گویند نزدیک الله و نزدیک گورفیدگان (غافر، ۳۵) / «وَبَدَا يَنْتَنَّا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ



وَحَدَّهٖ؛ و دید آمد میان ما و میان شما دشمنی و زشتوری همیشه تا بگورفید بالله یگانه (ممتحنه، ۴) [نسخه الف: زشتوری.] / «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ بزرگ زشتوری بنزدیک الله کی می گوید انج نکنید (صف، ۲).

زنه (شیهه اسب). «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا»؛ باسبان غازی کی می زنه زنند بآباز در تاختن (عادیات، ۱).

زیش (معیشت و زندگانی). «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»؛ و روز روشن زیش شما را و جهان داری شما را هنگامی نه ساختیم؟ (نبأ، ۱۱) [نسخه ب: زندگانی شما] / «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»؛ او در زیشی است کی پسندد آنرا (قارعة، ۷).

ژفته (شکسته و ریزو خرد شده). «فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»؛ تا آنرا بینی زرد گشته، پس کاه گردد ژفته و شکسته و خورد کرده<sup>۳۹</sup> (حدید، ۲۰).

ژکه (قطره؛ نطفه).<sup>۴۰</sup> «مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى»؛ از ژکه ای آنگاه کی آنرا بازآندازند (نجم، ۴۶) [نسخه ب: قطره آب] / «مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ»؛ از یک ژکه ی آب آفرید او را (عبس، ۱۹) / «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»؛ بافریدیم ما این مردم را از ژکه آمیغ (انسان، ۲) [نسخه ب: آب اندک آمیخته از مرد و زن] / «أَلَمْ يَلِكْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمْنَى»؛ ژکه آب نبود او نخست کی بژکندند؟ (قیامة، ۷۳) [نسخه ب: آبی اندک از آبی بوی ناک]

ژید (نعمت و آسایش).<sup>۴۱</sup> «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُمٍ»؛ پرهیزکاران در بهشتهای اند، با ناز و ژید و نعمت نواخت (احقاف، ۱۷) / «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ ایشان آن نزدیک کزندگان اند کی در بهشتهای با ناز و ژید اند (واقعة، ۱۱) [نسخه ب: در بهشتهای و نازانند] / «وَرَحْمَانٌ وَجَّهَتْ نُعِيمَ»؛ و روزی با تن آسانی و بوی خوش و بهشت با ژید و ناز و شادی (واقعة، ۸۹). [نسخه ب: با ناز و شادی]

سان (مثل و مثل و صفت). «وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ»؛ و ایشانرا آئیز آنجا دیگران ازین سان و ازین گونه. «أَزْوَاجٍ»، «أَنْوَاعٍ»؛ گوناگون (ص، ۵۸) / «وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»؛ زدیم مردمانرا درین قرآن از هر سان (زمر، ۲۷) / «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ»؛ و اگر خواهیم ایشانرا با تو نماییم تا ایشانرا بنمون و سان ایشان بشناسی (محمد، ۳۰) / «كَمْثَلٌ غَيْثٍ»؛ راست بَرسانِ باران (حدید، ۲۰) / «كَمْثَلُ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا»؛ راست سانِ ایشان چُن سانِ خُرکی کَراسها می و رگیرد (جمعة، ۵) / «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ»؛ همچنین پیدا می کند الله مردمانرا سانهای ایشان (محمد، ۳) / «مَثَلُ الْجَنَّةِ»، یعنی صِفَةُ الْجَنَّةِ؛ چونی و سانِ آن بهشت (محمد، ۱۵).

۳۹. نسخه ب: پس کاه گردد شکسته و خرد کرده. در بخشی از تفسیری کهن به پارسی (ص ۱۹۶، ذیل آیه یوسف، ۴۱)، نیز "زفتن" به کار رفته است: «ای دو غلام زندانی اما یکی از شما یعنی آنکس که می انگور زفت ...»

۴۰. ابن واژه در طبقات الصوفیة به معنای نقطه به کار رفته است. نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیة، ص ۱۳۴.

۴۱. «و اربچشانیم او را نیک روزی و ژیدی و ناز و تن آسانی پس گزند» بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ذیل هود، ۱۰.

سایوان (در ترجمه المحتظر). ﴿فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾، الْمُحْتَظِرُ: الَّذِي يَتَّخِذُ حِطَارًا لِيُظِلَّهُ وَالْهَشِيمُ مَا هَشِمَهُ الرِّيحُ وَالسَّابِلَةُ بِأَقْدَامِهَا مِنَ الْوَرَقِ الْيَابِسِ؛ شدند هم چُن برگِ ریزیده سایوانی - کی سایوان سازنده ای سازد (قمر، ۳۱).

سبوغ زدن (راندن و پس زدن). ﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءً﴾، الدَّعُ: الدَّفْعُ الْعَنِيفُ؛ آن روز کسبوغ می زنند ایشانرا زدنِ بآتش دوزخ (طور، ۱۳) / ﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾؛ او آنست کی یتیم را می سبوغ زند، بانگ زند و می راند (ماعون، ۲) [نسخه ب: می راند بدرستی] / ﴿حُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾؛ سبوغ زنان کشید او را تا میان دوزخ (دخان، ۴۷).

سپری (کامل و تمام) [سپری کردن / سپری گزاردن / سپری ستاندن / سپری وسپاردن]. ﴿ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾؛ آنگاه پاداش دهد او را بآن سپری تر پاداشی (نجم، ۴۱) / ﴿فَلَمَّا قُضِيَ﴾ چن قرآن خواندن سپری کرده آمد (احقاف، ۲۹) / ﴿وَيُلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾؛ ویل و تباهی کاهندگانرا کی آنگاه کی از مردمان می ستانند سپری می ستانند ناکاست (مطففین، ۱-۲) / ﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ و تمام بوشپارند، و سپری بگزارند بهر تنی پاداش انج کرد (زمر، ۷۰) / ﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾؛ و آن ابراهیم کی سپری کرد و بگزارد انج فرمودند (نجم، ۳۷) / ﴿فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ﴾، یغنی انقضاء عِدَّتِهِنَّ؛ چُن آنگاه کی بگرانِ عدت خویش رسند، آن زمان که نزدیک آید کی سپری خواهد گشت (طلاق، ۲).

ستنگ (محکم و استوار). ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾؛ دین ستنگ و درواخ پاینده راست اینست (بینه، ۵)، ۴۲. ستوحیگران (سخت دشمنان). ﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ﴾؛ و ران گماشتگان اند فریشتگان ستوحیگران سخت دشمنان (تحریم، ۶). [نسخه ب: ستورجگران]

ستوهی (در ترجمه آف). ﴿لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ﴾؛ ایشانرا بیرون مکنید از خانها مگر کی شما بر زبان ستوهی نمایند (طلاق، ۱) / ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَقِبْ لَكُمْ﴾؛ و آن مرد کی پدر و مادر خویش را گفت: أَقِبْ شما را، ستوهی از شما (احقاف، ۱۷).

ستیهیدن (پافشاری). ﴿وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾؛ و می ستیهیدند بر آن بزه بزرگ (واقعه، ۴۶). سُرُوكَار. ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾؛ ما او را شکيبا یافتیم، نیک بنده همواز سُرُوكَار، و بازگشت او با من بود (ص، ۴۴)

سفدوی (سقف). ﴿رَفَعَ سَمَكَهَا﴾؛ کازآن بالا داد (نازعات، ۲۸). نسخه ب: کی از آن سَفْدُوی بالا داد. نیز نک. کاز.

سهمین. ﴿سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا﴾؛ آری فراسرا و نشانم عذاب سهمین سخت. ۲۳. (مدثر، ۱۷).

سوزیان (مال و دارایی). ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾؛ و اوست کی بی نیاز کرد و مال داد؛ اوست کی بی نیازی داد و سوزیان پاینده داد (نجم، ۴۸) / ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾؛ درویشانرا کی از خان و مان خود بیریدند، کی ایشانرا بیرون کردند از سرایهای ایشان، و از میان سوزیانهای ایشان (حشر، ۸). [نسخه ب: سود زیانها ایشان]

شناودن / شناویدن / شناواندن (به تعجیل افکندن). ﴿بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ﴾؛ باران نیست؛ آنست که می گفتید و بآن می شناویدید (احقاف، ۲۴) / ﴿وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ و مَشْتَاوُ قَوْمِ خویش را بعد از خواستن (احقاف، ۳۵) / ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُمْ﴾ نشتاوانند مرا (ذاریات، ۵۹) / ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾؛ زبان خویش بمجنبان شناویدن را بقرآن (قیامة، ۱۶) / ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ﴾ و آن نه سخن راستِ الله آید - کی بعقوبت نشتاود میان تو و ایشان - کار برگزاده آمدید بعد از (شوری، ۲۱).

شواشانان (مژده و بشارت)، بسیار مکرر است. ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ﴾؛ شواشانان ده آن رهیگان مرا کی سخن می نیوشند از تو (زمر، ۱۸). [نسخه ب: مژده ده] / ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ﴾؛ این آنست کی الله می شواشانان دهد رهیگان خویش را کی بگوریدند (شوری، ۲۳) / ﴿وَيُبَشِّرُهُ بِعَلَامٍ عَلِيمٍ﴾؛ شواشانان دادند او را پیسری دانا (ذاریات، ۲۹). [نسخه ب: مژده]

شوخی / شوخی (گستاخی و عناد). ﴿فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ﴾؛ برگشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش و از پذیرفتن پیغام او (ذاریات، ۴۴) / ﴿أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ بلك ایشان قومی اند ناپاک و شوخ و از اندازه بیرون (طور، ۳۲) / ﴿بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ﴾؛ نه! جز از آن کی بشتیهند در شوخی و دَرَزیدن (ملک، ۲۱) / ﴿وَأَمَّا عَادُ فَاهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾؛ تباه کردند ایشانرا ببادِ سَخْتِ سَرْزِ شوخِ نافرمان (حاقة، ۶) / ﴿إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾ او و سخنانِ ما بشوخی و انشست، و گردن کشید و ستیزه بُرد (مدثر، ۱۶) / ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ﴾؛ دَرُوكَن در دوزخ هر ناگورفیده ای گردن کش شوخ (ق، ۲۴).

شوردل (شک و شبهه). ﴿ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ و آخر شما را فردا بهم آرد روز رستاخیز را در آن شک و شوردل نیست (جاثیه، ۲۶).

غزجه / غزجه کشیدن (سخن چینی). ﴿وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾؛ و زن او، آن هیزم کش و آتش افروز بر مردمان بسخن چینی، مِنْ قَوْلِ النَّاسِ: فلان کس غزجه می کشد. وَمِنْ قَوْلِ النَّاسِ: توهیزم وَرَمَنِهِ. أَي: لَا تَغْضِبُهُ وَلَا تَمْشِ بَيْنَهُمْ (مسد، ۴).

فادو پرسیدن. ﴿يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ﴾؛ فادوا می پرسند از دوزخیان (مدثر، ۴۱۴۰).

فادو شدن. ﴿يُطَوَّفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِیمٍ آتٍ﴾؛ می‌فادوا شدند میان آن و میان آب جوشیده و رسیده بغایت (الرحمن، ۴۴).

فادو گشتن. ﴿فَلَا يَعْزُرُكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾؛ مفرهیوا تُرا فادوا گشتن ایشان ایمن در جهان امروز (غافر، ۴) / ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴾؛ الله می‌داند فادوا گشت شما درین جهان کی چون می‌گردید (محمد، ۱۹). [نسخه الف: فازوا گشت]

فادو نشستن. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا﴾؛ گورفیدگان! کی شما را گویند کی فادو نشینید و جنبید و فراخ ترنشینید در مجلس، فراخ ترنشینید (مجادلة، ۱۱). [در حاشیه نسخه الف: فازوا]

فاندن (پراکندن). ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾؛ از نشانهای توانایی اوست آفرینش آسمانها و زمینها، و انج در آن فاند از جنبنده (شوری، ۲۹) / ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرًّا﴾؛ بیادهای خرمَن فان فاندنی (ذاریات، ۱). [نسخه ب: فشاندن] / نیز نک. بر فاندن

فانده (پراکنده). ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾؛ آن روز کی مردمان چُن گوارته باد آنرا فانده و اوکنده بُند (قارعة، ۴). [نسخه ب: چون پروانگان بادبردگان پراکنده و اوکنده بند]

فرزماندن (در ترجمه إدحاض). ﴿وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾؛ و بدروغ خویش پیکارها کردند تا حق و سخن راست بآن دروغ بفرزمانند (غافر، ۵). [نسخه ب: بخیزانند]

فرشاره. وَمَهْنَةُ الْبَيْتِ: فرشاره‌ی خانه (ذیل مرسلات، ۲۰).

فرهیفته (فریفته). ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ﴾؛ ای مردم! چی چیز ترا فرهیفته کرد؟ (انفطار، ۶) / ﴿وَعَزَّيْنُكُمْ الْأَمَانِيَّ﴾ و دروغهای شما کی در آن بودید شما را فرهیفته کرد (حدید، ۱۴) / ﴿فَلَا يَعْزُرُكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾؛ مفرهیوا تُرا فادوا گشتن ایشان ایمن در جهان امروز (غافر، ۴). [نسخه ب: مفریوا]

فرهیونده (فریبنده). ﴿وَعَزَّيْنُكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُّورِ﴾؛ و فرهیفته کرد شما را بخدای آن دیو فرهیونده (حدید، ۱۴) [نسخه ب: فریونده]

فَرُوز آمدن (نزول و فرود آمدن)، مکرر به کار رفته است. ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾؛ آری بدانید کی آن کیست کی باو آید عذابی کی رُساو کند او را، و فَرُوز آید و رُو عذاب پاینده کی بسر نیاید (زمر، ۳۹-۴۰) / ﴿تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ می‌فروز آیند بریشان فرشتگان (فصلت، ۳۰) / ﴿فِي مَقَامٍ﴾؛ در فَرُوز آمدن‌گاه بی‌بیم اند (دخان، ۵۱) [نسخه ب: فرود آمدن‌گاه] / ﴿وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى﴾؛ بهاره‌ای از قرآن هرگاه کی فروز آمد (نجم، ۱) / ﴿أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

الْمُتْرِلُونَ؟ شما آنرا می‌فروز آید از میخ، یا ما فروز آندگانِ انیم؟ (واقعه، ۶۹).

فروگزمرده (در ترجمه خاشعه). «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً»؛ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ: «هَامِدَةٌ» (الحج، ۵)، وَهِيَ الْمُتَهَشِّمَةُ؛ از نشانهای توانایی اوست کی توزمین را بینی فروگزمرده (فصلت، ۳۹). [نسخه ب: فروپژمرده]

فرونه (کاهن). «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ»؛ و نه سخن فرونه‌ای است (حاقة، ۲۴). [نسخه ب: سخن پری گرفته فرونه]

فَلْ (حسادت و بدنیتی). «بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»، الْبَغْيُ: الْحَسَدُ الْمُطَاعُ؛ از افزونی جویی و فَلَ و بدنیتی میان ایشان (شوری، ۱۴).

فوزای خواستن (پناه جستن). «وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ»؛ موسی گفت: من فریاد می‌خواهم و فوزای و زنهار بخداوند خویش و خداوند شما از هر گردن‌کشی کی نمی‌گورفد بپوز شمار (غافر، ۲۷) [نسخه ب: فریاد می‌خواهم و زنهار] / «وَأِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ»؛ و می فریاد جویم، و فوزای خواهم بخداوند خویش و خداوند شما کی مرا بکشید (دخان، ۲۰).

کار و سپاردن / کار و سپردن (در ترجمه مشتقات فعل توکل). «عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ با و پستی دارند پُستی داران و بُو چسبند کار و با و سپاران (زمر، ۳۸). [نسخه ب: کار و سپاران] نیز نک. و سپاردن / و سپردن.

کاز (سقف، در ترجمه سقف و سَمَك). «رَفَعَ سَمَكَهَا»؛ کاز آن بالا داد (نازعات، ۲۸) [نسخه ب: کی از آن سُفدوی بالا داد] / «لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِصَّةٍ»؛ ما هر کس را کی بر خمن کافر شید، خانه او را کازی کنید سیمین (زخرف، ۳۳) / «وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ»؛ و باین کاز برداشته آسمان و راشته، (طور، ۵). [نسخه ب: کار برداشته آسمان داشته] نیز نک. سفدوی.

کالمان (دوشیزگان). «ثِيَابٍ»؛ کالِمان (تحريم، ۵) [نسخه ب: نادوشیزگان؛ مرد بایشان رسیده]

کامید (نزدیک است؛ در ترجمه یکاد و تکاد). «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ»؛ کامید و نزدیک بید کی آسمانها از زبر خویش دژ شکنید (شوری، ۵) / «تَكَادُ نَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ»؛ کامید کی پاره گردید از خشم (ملک، ۸). [نسخه ب: کامید و نزدیک بید]

کَجَه (دلو و ظرف آبکشی). «فَإِنَّ لِلَّذِي ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ»؛ ایشانرا کی نگورفیدند و بر خود ستم کردند، دلو ی است کی آن را پُر کنند رُوزی از کردار ایشان، هم چُن دلوپشینیان که چن ایشان بودند، و بهره‌ای است ایشانرا از عذاب چنان ایشان؛ این همچنانست که تو گویی کَجَه فلان پُر شد. نشتاوانند مرا (ذاریات، ۵۹).

کخته (آشکار). ﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾؛ و فرابیش آرند و واژنگرند و کخته کنند آنج در دلها (عادیات، ۱۰). [حاشیه نسخه الف: ظاهر]

کذیم / کذیم (اندک و ضعیف). با توجه به سیاق عبارت و توضیحات عربی مفسر، می‌توان آن را به معنای ناچیز و حقیر و اندک دانست: ﴿أَلَمْ تَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ (مرسلات، ۲۰-۲۱)؛ الْمِيمُ فِي الْمُهَيْنِ أَصْلِيَّةٌ يَعْنِي النُّظْفَةَ، مَهَانَتُهَا: قِلَّتُهَا وَخِسَّتُهَا، وَقَالَ فِرْعَوْنُ لِمُوسَى ﴿هُوَ مَهِينٌ﴾ (الزخرف، ۵۲)، أَيْ: قَلِيلٌ فَقِيرٌ، کذیم درویش. گفتنی است که کاربست معنایی این واژه در بخشی از تفسیری کهن (ص ۱۹، ذیل انفال، ۱۶ و ص ۶۱، ذیل توبه، ۳۹) اندکی متفاوت است.

کزیداخ، نک. کشیداخ.

کشوی (بیرون آمدن). ﴿وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ﴾؛ و از نه آن بودید کی الله بریشان نویشته بود: کُشَوِی و بیوفتادن از خان و مان، ایشانرا درین جهان عذاب کردید (حشر، ۲). [نسخه ب: بیرون آمدن]

کشیش (وعید و تهدید). ﴿فَحَقَّقْ وَعِيدَ﴾؛ تا واجب گشت و سزارسانیدن بایشان آنج کشیش کرده بودم ایشانرا بآن (ق، ۱۴) / ﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾؛ و آنست آن روز کشیش کی از اول دنیا خلق را بآن روز می‌ترسانند (ق، ۲۰) / ﴿وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾؛ و پیش فاسخن خویش بشما رسانیده بودم بکشیش (ق، ۲۹).

کشیداخ / کشیناخ / کزیداخ (پیدا و آشکار). ﴿وَرَبِّ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا﴾؛ و قرآن را گشاده حروف خوان، و اُنْتُ را معانی آن پیدا و کشیداخ کُن (مزمّل، ۴) [نسخه ب: کشیناخ] / ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَبِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَبِي﴾؛ و از ما این نامه را بزبان عجم فرستادید - و آنرا پارسی کردید و گفتید - گفتندید چرا پیدا و کُزیداخ نکردند آنرا؟ (فصلت، ۴۴).

کُلجان (در ترجمه عُرَب). ﴿عُرُبًا أَتْرَابًا﴾، کُلجان هام بالا و هام آسای یک‌دیگر (واقعه، ۳۷).

کُم آوردن / کُم آوردن (غلبه کردن و پیروز شدن). ﴿أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴾؛ این اند آن سپاههای پیشینان کی الله ایشان را کم آورد و باز شکست (ص، ۱۱) / ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾، الله را، آن یگانه میراننده فروشکننده کُم آورنده (غافر، ۱۶) / ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ﴾؛ خواند خداوند خویش را کی مرا کم آوردند (قمر، ۱۰) / ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَيْتُوًا﴾؛ ایشان کی می‌خلاف آرند و جُذ رفتن با خدای و رسول او ایشان خَجَل و رسوا کرده بندا و تاخته و کُم آورده و بَرُوی اوکنده (مجادله، ۵) / ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَا غَلِبَ عَلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي﴾؛ خدای عَزَّوَجَلَّ نویشت و خواست و قضا کرد و گفت کی من کُم آرم و رسول من دشمن را (مجادله، ۲۱) / ﴿وَعَزَّيْنِي فِي الْخَطَابِ﴾ و مرا می‌کم آرد در داوری، و می‌زور کند بر من بچیره زبانی (ص، ۲۳).

کُم آورده / کُم آورنده / کم‌آمدگان، نک. کُم آوردن / کم آوردن.

کنده کنده. ﴿وَمَاءٌ مِّنْ كُوبٍ﴾؛ الْمَسْكُوبُ لِلْمَضْبُوبِ يُقَالُ إِنَّهُ يَجْرِي فِي غَيْرِ أَخْدُودٍ وَيَصْعَدُ إِلَى الْقُصُورِ وَالْعَلَالِي وَيَنْسَكِبُ مُنْحَدِرًا لَا يُلَطِّحُ شَيْئًا؛ و آب بَرُزوی زمین و فرش ریخته روان وی کَنده کَنده (واقعه، ۳۱). [نسخه ب: بی کنده کنده]

کوارته، نک. گوارته.

کوزابری / کوزآوری (جام یا کاسه آب). ﴿بِأَكْوَابٍ﴾، الْكُوبُ: كُلُّ أُنْيَةٍ لَا عُرْوَةَ لَهَا وَلَا فَمٍ؛ چُن قرا به و صُراحی و کوزآوری پیرایه‌های بی‌گوشه و دسته (واقعه، ۱۸).

کوسان، نک. انبرته کوسان؛ کوسیدن / کوشیدن.

کوسیدن / کوشیدن (بهره‌مندی و تمتع). ﴿تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ﴾؛ زندگانی کوسید سه روز (ذاریات، ۴۳) [نسخه ب: زندگانی کوشید] / ﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ وُ هرج شما را دادند از چیز این جهان، آن ناپاینده است از کوشیدنی این جهان (شوری، ۳۶) / ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾؛ بُردید خوشهای خویش، بخوردید و پوشیدید و کوشیدید در زندگانی آن جهانی خویش، و بر آن بخوردید (احقاف، ۲۰) / ﴿كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا﴾؛ می‌خورید و می‌کوشید روزگاری اندک (مرسلات، ۴۶). [نسخه ب: بَرخوردار باشید] نیز نک. انبرته کوسان.

کوشش (مکرو سگالش). ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبَرًا﴾ و کوششها کوشیدند سخت بزرگ و سازها ساختند سخت بزرگ (نوح، ۲۹) / ﴿وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾؛ و نیست کوشش و ساز ناگورفیدگان مگر در گومی و بیهودگی (غافر، ۲۵).

کویزیدن / گویزیدن (فراگیری؛ گنجیدن). ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾؛ می‌گویند: خداوند ما! رسیده‌ای و کویزیده<sup>۴۴</sup> و بیافیده بهر چیز بوخشایش و دانش (غافر، ۷). [نسخه ب: بیافیده و کویزیده] نیز نک. بیافیدن.

کیاوه (خونابه، در ترجمه غَسَاق). ﴿إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا﴾؛ مگر آب گرم و کیاوه سرد (نبا، ۲۵). [نسخه ب: حُون وَرِيم]

کیزَنخ (در ترجمه زرابی). ﴿وَزَرَابٍ مَّبْنُوتَةٍ﴾، وَاجِدَهَا زَرْبِيَّةً؛ کیزَنخها پَرکنده گسترانیده (غاشیه، ۱۶).

گِرْد گشتن (در ترجمه نَزغ). ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ﴾؛ و هرگاه کی بتورسد از دیو گِرْد گشتنی و بسر برداشتن و در خشم کردنی و وسوسه او کندن (فصلت، ۳۶). [نسخه ب: سپر برداشتن]

۴۴. ابن‌واژه در بخشی از تفسیری کهن (ص ۱۲۱، ذیل یونس، ۳۹ و ص ۲۲۸، ذیل رعد، ۱۷) و نیز در طبقات الصوفیه، (نک. مقدمه، ص ۱۳۷) به‌کار رفته است.



گزاینیدن (ضرر و آسیب زدن). ﴿لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ﴾؛ الله را هیچ نگزاینند بنبود خویش، و کردارهای ایشان تباہ گردد (محمد، ۳۲) / ﴿وَلَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا يَأْذِبَ اللَّهُ﴾؛ و آن راز گزندکننده نیست هیچ چیز را و هیچ کس مگر بخواست خدای؛ نگزاید تا الله نخواهد (مجادله، ۱۰).

گوارته (پروانه یا حشره ای بالدار). ﴿إِذْ يَعْشَى الْبَدْرُ مَا يَعْشَى﴾؛ یغشاها فراش من ذهب؛ آنگاه کی در آن درخت می پیچد آنج می پیچید: سپاه گوارته زرین زنده (نجم، ۱۶) [نسخه ب: سپاه پروانه زرین زنده] / ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾؛ آن روز کی مردمان چن گوارته باد آنرا فاند و اوکنده بنند (قارعة، ۴) [نسخه ب: چون پروانگان بادبردگان پراکنده و اوکنده بند]

گواره، به معنای گروه و انجمن، نک. رایین.

گورفیدن / گورفیدن (ایمان آوردن، گرویدن). این یکی از پرتکرارترین واژه ها در فارسی هروی، و به معنای ایمان آوردن است. در نسخه الف، همواره این واژه در برابر مشتقات فعل ایمان (۲۶۶ بار) به کار رفته و کاتب نسخه ب، تمام این موارد را به «گرویدن» تغییر داده است. ﴿وَمَنْ لَمْ يُؤْمِرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾؛ و هرک بنگورفد بخدای عزوجل و رسول او گورفش راست، ﴿فَأَنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ﴾ ما بساختیم ناگورفیدگانرا آتش (فتح، ۱۳).

گوشکول (سخت کار و پرتلاش).<sup>۴۵</sup> ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ ای مردم! تو گوشکول و رنجور کار می کنی کارکردنی روی بپاداش خداوند تو (انشقاق، ۶). [نسخه ب: سنگی بار و رنجورلثارا]

گوشوان (نگهبان). ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛ بیرون ندهد هیچ سخن از دهن، مگر نزدیک او گوشوانی ساخته (ق، ۱۸) / ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾؛ و ایشان کی فرجهای خویش را گوشوانانند (معارج، ۲۹) / ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْأَنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا﴾؛ و هرک اکنون نبوشد، خویشان را شاخ آتش دیدبان یابد گوشوان (جن، ۹) / ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛ این آدمی ور خویشان گوشوان است بس بینا (قیامة، ۱۴).

گوشیدن (مراقبت و نگهبانی کردن). ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ﴾؛ کافران را نفرستادند بگوشوانی گورفیدگان که کردار ایشان گوشید و نگاه دارید (مطففین، ۳۳). / ﴿فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾؛ کی او می راند در پیش آن رسول، و پس او «رصداً» گوشوانان، سه هزار فریشته، با جلبة و با نور و تقدیس، تا سخن الله از دیو می گوشند کی در آن نه فزایا و از آن چیز نکاها (جن، ۲۷).

۴۵. این کلمه با املای «کشکول» در بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۱۹۹ به کار رفته است: «برکارید هفت سال به کوشش و کشکولی» (یوسف، ۴۷). درباره ریشه این واژه و تلفظ آن، نک. مسعود قاسمی، ص ۶۱.

گوشیده/گوشنده (مصون و نگاه داشته / حافظ و نگاه دارنده). ﴿مَكُونُ﴾، أَيُّ: مَصُونٌ؛ از گرد و آلودگی  
گوشیده (طور، ۲۴) / ﴿فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾؛ قرآنی است بزرگوار نگاه داشته و گوشیده در لوح نوشته در  
آسمان هفتم (بروج، ۲۲) / ﴿اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ﴾؛ الله گوشنده و نگاه‌وآن گفت و کرد ایشانست برایشان  
(شوری، ۶) / ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾؛ و ایشان کی امانت خویش را و پیمان خویش را  
گوشندگانند (معارج، ۳۲).

گوم (= گم). این را باید گویشی هزوی از واژه «گم» دانست که در آثار خواجه عبدالله انصاری، از جمله  
در تفسیر بسیار مکرر به کار رفته است.

مینذکار (لاف زن). ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ و الله دوست ندارد هیچ درخود مینذکار لاف زن  
خرامان خویشتن ستای (حدید، ۲۳). [نسخه ب: هیچ خرامان بزرگ منش لاف زن خویشتن ستای]

مه آوردن (غلبه دادن و پیروزی بخشیدن). ﴿لِيُظْهَرُ﴾؛ تا مه آرد او را و پیروز و غالب (فتح، ۲۸).

مه / مهین / مهبینه (بزرگتر و اصلی). ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾؛ آفرینش آسمان و  
زمین بنزدیک شما مه است از آفرینش مردم (غافر، ۵۷) / ﴿وَمَا تَقْدِمُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ  
اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا﴾؛ و هرج پیش فرارستید خود را از نیکی، آنرا بنزدیک او وایاوید، و آن به از آن  
کی کردید، و مزد آن مه از آن که بیوسیدید (مزل، ۲۰) / ﴿فَأَرِیْهِ الْآیَةَ الْكُبْرَى﴾؛ باو نمود آن نشان مهین  
(نازعات، ۲۰) / ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الظَّامَةُ الْكُبْرَى﴾؛ آن روز کی بتاره‌ی مهین بیفتد (نازعات، ۳۴) / ﴿إِنَّهَا  
لِإِخْدَى الْكُبْرَى﴾؛ کی دوزخ از مهینها و بزرگها بزرگست؛ کی دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است (مدثر،  
۳۵) / ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا﴾؛ و این نامه در مهینه همه کتابها است لوح نزدیک ما (زخرف، ۴) /  
﴿فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ﴾؛ عذاب کند الله او را بعد از عذاب مهین (فجر، ۲۴).

ناآزرمی، نک. آزر م.

نابیوسیده / ناپیوسیده (آرزو نکرده؛ طلب نکرده)، نک. بیوسیدن / پیوسیدن.

ناژنده (وسوسه کننده). ﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾؛ از بد دیو و وسواس نام، ناژنده از دل (ناس، ۳).  
[حاشیه نسخه الف: نوژا نیز نک. و انوژندن / باز پس نوژندن.]

ناکاری (باطل). ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾؛ نافریدیم آسمانرا و زمین را و آنچه میان آن  
بناکاری تا همه این گیتی بود (ص، ۲۷).

نیاسد / مباسا، نک. باسیدن.

نغر نجانیدن (فروشکستن). ﴿الَّذِي أَتَقَضَّ ظَهْرُهُ﴾؛ آن بار گران کی پشت ترا می بغرنجانید از گرانی؟

(انشراح، ۳). [نسخه ب: می فرو شکست]

نفریسته (پوسیده). «أَذَّا كُنَّا عِظَامًا نَّحِرَةً»؛ آنگاه کی استخوان گردیم ریزیده و نفریسته؟ باش کی استخوان گردیم ریزان نفریسته؟ نیز نک. ریزیدن (نازعات، ۱۱).

نفریغ (دریغ و افسوس). «وَأِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ و این پیغام نفریغ است بر کافران فردا کی نپذیرفتند (حاقه، ۵۰). [نسخه ب: دریغ خوردن و پشیمانی] / «فَطَلْتُمْ نَفْعَهُمْ»؛ شما در نفریغ خوردن افتید (واقعه، ۶۵). [نسخه ب: دریغ خوردن] / «يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»؛ وای! نفریغا بر آن سستی و خوارباری که کردم در کار خدای (زمر، ۵۶). [نسخه ب: دریغا]

نهمار (بسیار زیاد). «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»؛ بشو بفرعون کی او سرکشید نهمار (نازعات، ۱۷) / «وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»؛ و بر کفر خویش بسته پیدند، و گردن کشیدند نهمار گردن کشیدنی (نوح، ۷).

نوژندن، نک. وانوژندن / بازپس نوژندن و ناژنده.

هام (= هم) در ترکیباتی چون: هام آسای، هام بالا، هام پشت، هام دیدار، هام سان، هام سانی، هام سر، هام سنگ، هام کاران، هامتایان، هاموار، مکررا به کار رفته است.

هَن (قید تاکید). «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» این هَن چیزی است سخت شگفت (ص، ۵) / «وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَبَقَاتٌ مَّا كَسَبُوا» و اینان کی کافر شدند ازینان - هَن کی دشمنان تواند - آری بایشان رسد بدهای آنج می کنند (زمر، ۵۱) / «كَذَلِكَ» چنان هَن (دخان، ۲۸ و ۵۸) / «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ»؛ آن روز هَن نپرسند از گناه او کس را جز ذُو، نه آدمی و نه پری (الرحمن، ۳۹) / «وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ»؛ و گویند ایشانرا: امروز شما را فرا گذاریم چنانکه شما در آن جهان فراموش کردید دیدار این روز هَن (جاثیه، ۳۴) / «كَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ»؛ آن روز هَن روزی دشوارست بر کافران (مدثر، ۹).

هنری (پاکی). «وَسَبَّحْنَاهَا الْأَنْثَىٰ»؛ و از آتش دور کرده آید آن پرهیزکار کی مال خویش می دهد، بآن پاک و هنری و نیکوکاری و نیکونامی می جوید (لیل، ۱۷).

هنری آمدن / هنری گشتن / هنری کردن (تزکیه). «لَعَلَّهُ يَزَكِّيَّ»؛ مگر کی این نابینا هنری آید و پاک و حق پذیر (عبس، ۳) / «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَّ»؛ نیست بر تو پاکی کی امیة بن خلف پاک نگردد از شرک و هنری نگردد باسلام (عبس، ۷) / «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّىَّ»؛ پاک شد و زُزوبه و هنری و پیروز آمد (اعلی، ۱۴) / «وَيُزَكِّيهِمْ»؛ و ایشانرا هنری می کند و پاک (جمعة، ۲) / «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»؛ پیروز آمد و رسته آنکس کی تن خویش با صلاح آوزد و هنری کرد (شمس، ۹).

هُوبختی (خوش بخت). «مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ»؛ جُد نگردانند سخن من نزدیک من بُهوبختی و بدبختی

بندگان (ق، ۲۹) / ﴿وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾؛ هر کار آخر بر جای خویش آرام گیرد؛ آنج این جهان نیست فرادید آید: راستی کار رَاضی و کثی کار ناراست. و اما آن جهانی، قرار گیرد هویخت در پاداش هویختی خویش، و بدبخت در پاداش بدبختی خویش (قمر، ۳).

هوبریه / هوبریه (خوشبخت / خوشبختی). ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةً إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾؛ هر تن بگذرد خویش گروگانست، مگر ایشان کی هوبریه‌اند (مدر، ۳۸-۳۹) / ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾؛ ایشان و ز خویشان هوبریه‌اند و نیک بختان و بابرکه (بلد، ۱۸). نیز نک. بدبریه / بدبریه.

هورایی (خودرایی). ﴿فَاخْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾؛ داوری کن میان ما را برآستی، و هورایی مکن، و اندازه داد درمگذران، و ما را راه داد راست بنمای (ص، ۲۲). [نسخه ب: خودرایی]

هونام (ستوده، غالباً در ترجمه الحمید). ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛ فرو فرستاده‌ای است از دانای ستوده هونام نیک‌نام (فصلت، ۴۲) / ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛ و هر ک برگردد، الله اوست آن بی نیاز هونام (ممتحنة، ۶).

هونامی (ستودگی، غالباً در ترجمه حمد). ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ﴾؛ سزاواری خدایی و هونامی و آوای نیکو و راست (تغابن، ۱) / ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾؛ ستایش نیکو و سزاواری بخدایی و صفت یک‌تایی و هونامی و یگانگی الله راست (زمر، ۲۹).

وازش شدن / باز شدن (منع شدن، و جدا شدن). ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾؛ و آمد بایشان از اخبار پیشینان آنج در آن جای آن هست کی واز شند بآن از دروغ‌زن داشتن پیغامبر (قمر، ۴) / ﴿وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾؛ و هرج شما را از آن وازند، واز شید (حشر، ۸) / ﴿وَإِذْ لَمْ تُؤْمَرُوا بِالْعِزِّ لَوْلَا﴾؛ واز بنگورفید بمن، از من باز شید (دخان، ۲۱).

وازش شکستن / باز شکستن (غلبه کردن و مانع شدن). ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ مشنویید این قرآن و سخن نابکار در آن افکنید تا مگر او را از خواندن واز شکنید (فصلت، ۲۶) / ﴿وَعَزَّيْنِي فِي الْخِطَابِ﴾؛ و می واز شکند مرا در سخن گفتن، و مرا می کم آرد در داوری، و می زور کند بر من بچیره زبانی (ص، ۲۳) / ﴿كُلُّ كَذَّبٍ رُّسُلٍ فَحَقَّ وَعِيدُ﴾؛ این اند آن سپاههای پیشینان کی الله ایشان را کم آورد و باز شکست (ق، ۱۴).

وازدَر (در ترجمه اهل، به معنای درخور و شایسته). ﴿وَأَهْلَهَا﴾؛ و وازدَر آن (فتح، ۱۱) / ﴿وَهُوَ مُلِيمٌ﴾ و او بجای ملامت بود، وازدَر نکوهیدن (ذاریات، ۴۰).

وانوژندن / بازپس نوژندن (وسوسه کردن). ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ﴾؛ سوگند می خورم بآن بازایستادگان، و وانوژندگان راست روندگان، و در خانهای خویش شوندگان (تکویر، ۱۵-۱۶) [نسخه ب: وایس آیندگان] / ﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾، التَّأْوِيلُ: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ الَّذِي يُوسْوِسُ وَيُخَوِّسُ - وَالنَّاسِ؛ فریاد بخدای از بد آنکس کی می وسوسه او کند و کی الله یاد کند، بازپس نوژد - از پریان - و فریاد بخدای از بد مردمان (ناس، ۳-۵). نیز نک. ناژنده.

واوغندیدن، نک. وغندیدن.

وایست / بایست (خواسته و میل و هواء). ﴿وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾؛ و هیچ سخن نگوید بوايست تن خویش (نجم، ۳) / ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾؛ و اما او کی از ایستادنگاه پیش خداوند خویش بترسید، و خویشتن را از وایست نوایستنی باززد (نازعات، ۴۰) / ﴿قَدْ رُؤِهَا تَقْدِيرًا﴾؛ وایست ایشانرا براندازه شراب راست کرده اند (انسان، ۱۶) / ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً يَغْنِي حَسَدًا﴾؛ و هیچ بایست و نیاز نیافتد در تن خویش (حشر، ۹) / ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ و بر پی خوش آمد و بایست نادانان مرو (جاثیه، ۱۸). نیز نک. خویایی.

وایستن / بایستن / واییدن (خواستن و نیاز و میل داشتن). ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ﴾؛ نه بینی در آفرینشِ رحمن چیزی فرو شده، و در آفریده او کی چیزی می دز واید (ملک، ۳) / گفتند: روید و بر خدایان خویش شکباید؛ این چیز است کی محمد می واید کی او را بیش شود (ص، ۷) / ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ و آنج این آدمی فرا واید (نجم، ۲۳) / ﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى﴾؛ باش هرج آدمی واید، او را آن آید؟ هرج مزدّم را آرزو کند او را آن رسد و سزد؟ (نجم، ۲۴) / ﴿وَاسْتَعْنَى اللَّهَ﴾ عَنْهُمْ بِمَا عِنْدَهُ؛ و الله با بی نیازی خویش بماند از ایشان، و الله بی نیازیست با ستایش تمام؛ چیز در نمی واید (تغابن، ۶).

واییدن، نک. وایستن / بایستن / واییدن.

ویاوی. ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾؛ زیان کار بادا دو دست بولهب و زیان کار بادا ویاوی او (مسد، ۱).

وراشتن (افراشتن و راست قامت ساختن). ﴿وَبَيْنَمَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا﴾؛ و زور شما هفت آسمان سخت دز و اخ نه وراشتیم؟ (نبأ، ۱۲) / ﴿أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ﴾؛ درنگرند درین آسمان زیر ایشان کی چون وراشتیم؟ (ق، ۶) / ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا﴾؛ الله اوست کی زمین شما را آرام گاه کرد و آسمان وراشته (غافر، ۶۴) [نسخه ب: افراشته] / ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ بافریدیم این مردم را وراشته بر کار برشته (بلد، ۴) / ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ کی بیافریدیم مردم را در نیکوتر نگاشت و وراشت، یعنی آدم را (تین، ۴) / ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أُنْبِغُ الْأَسْبَابَ﴾؛ فرعون گفت: ای هامان! بپرواز مرا طارمی، تا مگر من بدرها رسم: دزهای آسمان (غافر، ۳۶).

وربیلاندن (زیرا رو کردن). «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ؟»؛ نه می داند این مردم کی آنگاه کی وُربیلاندن گورها و فراپیش آرند و وازنگردند (عادیات، ۹). [نسخه ب: بر بالا گردانند]

ورکد (اتاق؛ خانه؟). «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقَها غُرَفٌ»؛ ایشان باری که پرهیزیدند از خشم و عذاب خداوند خویش، ایشانراست ورکدهایی از زبرهای آن اُنیز ورکدها (زمر، ۲۰).

وَرَمَزْد آوردن (غبن و زیان آوردن). «ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِ»؛ عَبَنَ فَلَانَ: ورمزد آورد «يَوْمُ التَّعَابِ» مِنْ أَسْمَاءِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يَغْنَبُكَ مِنْ اسْتَحْقَاقَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَتَهَاوُنَتُهُ فَتَرَاهُ فَوْقَكَ؛ آن روز بر یکدیگر آوردندست (تغابن، ۹).

وسپاردن / وسپردن (انجام کامل). «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ»؛ و تمام بوشپارند، و سپری بگزارند بهر تنی پاداش انج کرد (زمر، ۷۰) / وَقَرَأَ يَعْقُوبُ: «لِيُعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا»؛ تا بدانند کی فریشتگان پیغام الله بوسپردند و سخن او برسانیدند (جن، ۲۸). نیز نک. کار و سپاردن و سپری.

وغسته (برهنه؛ آشکار). «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرُ»؛ آنگاه بمیرانید او را، فَأَقْبَرُهُ يَعْنِي جَعَلَهُ ذَا قَبْرِ؛ او را روز مرگ، وغسته نگذاشت چون دیگر جُنَبندگان؛ او را با گور کرد (عبس، ۲۱). [نسخه ب: او را روز مرگی وز دیدار مردم، برهنه مانده نگذاشت]<sup>۴۷</sup>

وغنیدن (روشن و آشکار شدن). «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّيْهَا»؛ و بروز کی خورشید واوغندد و زمین پیدا کند، و تاریکی ببرد (شمس، ۲) [نسخه ب: خورشید روشن باز نماید] / «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى»؛ بَشَب که بسرجهانیان درآید، و بروز کی بازوغندد (لیل، ۲۱). [نسخه ب: روشن شود]

وی اندامی / بی اندامی (در ترجمه طغویها). «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطُغْيَاهَا»؛ دروغ زن گرفت ثمود صالح، پیغامبر خویش را بوی اندامی خویش و بناپاکی خویش (شمس، ۱۱).

ویمن (نفرین و ویل). «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»؛ ویل آن نمازگرانرا و نفرین و ویمن (ماعون، ۴).

یواون (خیره شدن چشم). «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»؛ آنگاه کی یواون گردد چشم مَرْدُم در جان کندن (قیامة، ۷).

### ویژگی های نحوی و دستوری در تفسیر خواجه عبدالله

صرف افعال با شناسه «ید/اید» و به کارگیری دو فعل «بودن» و «شدن» در آثار خواجه عبدالله انصاری ویژگی های منحصر به فردی دارد که صرفاً برخاسته از هروی بودن این گویش فارسی است. این ویژگی ها را در سایر متون کهن فارسی باقی مانده از قرون چهارم تا هشتم به ندرت می یابیم. همین امر

۴۷. این واژه در برخی از ترجمه های کهن پارسی از قرآن به معنای آشکار و ظاهر کردن در برابر «تبیح» به کار رفته است. مثلاً آیه «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ (احزاب، ۳۳) در قرآن شماره ۲۰۸۱ کتابخانه آستان قدس رضوی، موضح ۶۸۲ (ص ۳۴۰) در ترتیب صفحه شماری کتابخانه) چنین ترجمه شده است: «و خویشتن از حد بیرون مباریید بوغستگی چووغستگی نادانان وازنخست». نیز نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیه، ص ۱۳۹۱۳۸.

سبب شده که آثار منسوب به خواجه عبدالله انصاری، مبنای اصلی پژوهش در گونه فارسی هروی قرار گیرد. پیشترین برخی از این نکات دستوری و صرفی، از سایر آثار خواجه (از جمله طبقات الصوفیه، و بخشی از تفسیری کهن به پارسی) به صورتی پراکنده استخراج و معرفی شده‌اند.<sup>۴۸</sup> نسخه‌های تازه‌یاب از تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری (به ویژه نسخه الف، در ترکیه)، به نحوی کامل تمام ویژگی‌های هروی در صرف افعال و دستور زبان را در خود دارند که در اینجا برای هریک از آنها نمونه یا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنم.

الف) «ید» به جای شناسه تمام اشخاص در صرف فعل  
 یکی از مهم‌ترین نشانه‌های انحصاری نحوی در فارسی هروی که در سایر آثار خواجه عبدالله نیز یافت می‌شود، آمدن «ید» در انتهای فعل سوم شخص مفرد است. در این حالت، به جای هرشش گونه از شناسه‌های فعلی «آم»، «ای»، «آد»، «ایم»، «اید»، «اند»، تنها یک صورت صرفی ید/اید به کار می‌رود. مثلاً به جای رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند، چنین گفته می‌شود: رفتید، رفتید، رفتید، رفتید، رفتید. از بررسی نمونه‌های استخراج شده از نسخه‌های خطی تفسیر خواجه عبدالله انصاری که در ادامه ذکر می‌شود، درمی‌یابیم، که چنین کاربردی از شناسه «ید/اید» در حالت ماضی یا مضارع اخباری روی نمی‌دهد، بلکه اغلب در جملات شرطی و التزامی رواج داشته است. گفتنی است این ویژگی دستوری در فارسی هروی، در نسخه الف (نسخه ترکیه) بسیار بیشتر باقی مانده، اما در نسخه ب (نسخه نجف)، برخی از موارد آن به الگوی امروزی تغییر یافته است.

الف-۱) ید به جای آم (اول شخص مفرد)  
 «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»؛ گوی: اَرَحمان را فرزندستی، من پیشین کسی اید کی ننگ دارید از پرستش او (زخرف، ۸۱). [نسخه ب: پیشین کش آم]

«يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»؛ گوید: کاشک کی من کردار نیکو پیش فرا فرستادید این روز زنده گشتن خود را (فجر، ۲۴). [نسخه ب: فرستادمی]

«وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا»؛ و ناگورفیده گوید: کاشک کی من خاک بودید، کاشک من خاک گشتید، همچنان خاک بماندید (نبأ، ۴۰). [نسخه ب: و ناگرویده گوید: کاشکی من خاک بودمی، کاشکی من خاک گشتمی، کاشکی من کی خاک گشتمی همچنان بماندمی]

«أَوْ تَقُولُ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي»؛ یا پیش از آنک هر تن گوید: اَرالله مرا راه نمودید، من از پرهیزکاران بودید (زمر، ۵۷). [نسخه ب: بودمی]

۴۸. برای نمونه نک. «فهرست لغات و ترکیبات»، گردآوری دکتر محمد سرور مولایی، در انتهای کتاب طبقات الصوفیه (ص ۷۸۹، ۷۹۱)؛ و علی رواقی در «گونه فارسی هروی»، ص ۱۰۸، ۱۰۹، زیر عنوان «ویژگی‌های ساختاری در گونه هروی».



### الف - ۲) بید به جای ی (دوم شخص مفرد)

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾؛ الله گفت او را: چي بازداشت ترا كي سجود كرديد  
تو چيزي را كي بافريدم بدو دَسْتِ خویش؟ (ص، ۷۵).

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ﴾ از ما فرو فرستاديد اين قرآن را وُرْ كوه، توآن كوه را ديديد فرو شده و پاره  
گشته، پاره پاره شكافته از ترسِ الله (حشر، ۲۱). [نسخه ب: ديدى اى]

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ﴾؛ و از ايشان شكيبائي كرديد تا تو بيرون آمديد بريشان، به آمديد  
ايشانرا، وُ الله آمرزگارست مهربان (حجرات، ۵).

### الف - ۳) بید به جای د (سوم شخص مفرد)

﴿أَوْ تَقُولُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ﴾ يا پيش از آنك هر تن گوید - آنگاه كي عذاب بيند - اى كاشكي مرا بازگشت  
بوديد از اين جهان، تا من از نيكوكاران بُودمى (زمر، ۵۸).

﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾؛ گفت: من برگزيدم مهراسبان و خير اين  
جهان برباد خداوندِ خویش، تا آنگاه كُ افتاب در پرتۀ مغرب نزديك آمد كي فرو شديد (ص، ۳۲).  
[نسخه ب: فرو شود]

﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾؛ از الله خواستيد كُ فرزند گيريد، خود گزيديد از آنج مي آفريند آنج خواستيد  
(زمر، ۴).

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ آنكس كي آنها مي كند - الله - ايد خداوند شما (زمر، ۶). [نسخه ب: آنكس كي آنها  
مي كند الله اوست خداوند شما]

﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاْقٍ﴾؛ و هيچ بازپوشنده نبود كي ايشانرا از الله بازپوشيديد (غافر، ۲۱).

﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ و نبُود هرگز رسولي را كي عذاب آورديد مگر بدستوري  
خداي (غافر، ۷۸).

﴿قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾؛ گفتند: از خداوند ما پيغام خواستيد كي فرستيد، فرشتگان فرو  
فرستاديد (فصلت، ۱۴).

﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ﴾؛ كاميد و نزديك بيد كي آسمانها از زير خویش دَرُشكنيد (شورى، ۵).

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ از خواستيد خداي، همه خلق را يك گروه كرديد گورفيده (شورى، ۸).

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ و از نه آتشتيد كي سخن از خداوند تو پيش شد از كرد ايشان تا هنگام

نام زد کرده ... (شوری، ۱۴).

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ﴾؛ و آن نه سخن راستِ الله آید - کی بعقوبت نشتاؤد میان تو و ایشان - کار برگزاده  
آمدید بعذاب (شوری، ۲۱).

﴿وَمَا كَانَتْ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾؛ هرگز نبود پیش از تو - که  
محمدی - هیچ مردم را کی الله سخن گفتید با او مگر از سه گونه ... (شوری، ۵۱).

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾؛ و گفتند: ار رحمان خواستید کی ما فریشتگان نه پرستیم،  
نه پرستیدیمی ایشانرا (زخرف، ۲۰).

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا ... از نه آن را بودید کی مردمان همه نه  
یک گروه شوندید - همه کافر - ما چنین کردید. وَالْوَجْهُ الثَّانِي: از نه آن بودید کی ما خواستیم کی مومن  
و کافر در عیش این جهان، چن هم بند - توانگران و درویشان - ﴿لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا  
مِنْ فِضَّةٍ﴾؛ ما هر کس را کی بر خمن کافر شید، خانه او را کازی کنید سیمین (زخرف، ۳۳). [در این  
فقره، دو بار شناسه اول شخص جمع «ایم» نیز با «ید» آمده است.]

﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكٌ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ و آن همه متاع گذرنده این جهانی بودید [نسخه ب: این  
جهانی است] ... ﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكٌ لَمَّا﴾: ﴿إِنْ نَفِيَّ وَلَمَّا﴾ بِمَعْنَى إِلَّا؛ و نبودید آن مگر فرا گذارندگی و  
بسر آمدنی چیز این جهانی (زخرف، ۳۵).

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا﴾؛ تا آنکه کی هر دو آیند با ما، آدمی گوید فرادیو: ای کاشک میان من و میان تو چندان  
بودید که میان دو گوشه جهان (زخرف، ۳۸).

﴿وَلَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ﴾ الْآيَةُ يَعْنِي: إِنْ تَقْتُلُوهُمْ، ﴿فَنُصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةً﴾؛ الْمَعَرَّةُ: الْمَصْرَةُ أَخَذَتْ مِنْ  
عَرَّةِ الْجَرْبِ، وَهِيَ كُلُّ عَائِلَةٍ تَطُولُ شَرْهَهَا؛ كَانَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ قَدْ تَكَلَّمُوا بِالْإِسْلَامِ وَاطْمَأَنَّنُوا  
إِلَيْهِ سِرًّا؛ وَازَّنه آن بودید کی مردانی بودید گورفیده در مکه، و زنان گورفیده، و شما از ایشان نا آگاه، شما  
ندانستید حال ایشان کی ایشانرا بکشتید، بشما رسیدید از آن گزند، يَعْنِي الْإِثْمَ وَالذَّيَّةَ. جَوَابُ الْكَلَامِ  
مَحْذُوفٌ، التَّأْوِيلُ: «لَسَلَطُكُمْ عَلَيْهِمْ»؛ وَقَوْلُهُ ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ، التَّأْوِيلُ: «أَنْ تَطَّوَّهُمْ بِغَيْرِ  
عِلْمٍ فَتُصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةً». وَازَّنه گروه گورفیدگان بودید و شما ایشانرا ندانستید کی ایشانرا بکشتید  
بنادانی و بشما رسیدید از ایشان گزند (فتح، ۲۵). [نسخه ب: از نه آن بودی کی مردانی بودند]

﴿وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُكُمْ﴾؛ وَازَّنه آن بودید کی الله بریشان نویسته بود: کُشُوْی و  
بیوفتادن از خان و مان، ایشانرا درین جهان عذاب کردید (حشر، ۳).

﴿لَوْلَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾؛ از نه آن بودید کی دریافت او را نعمت نیکِ خدای از خداوند او، ﴿لَنْ يَذَّ بِالْعَزَاءِ﴾ از نه آن بودید کی دریافتید او را نعمتی از خداوند او، او را از شکم ماهی بهامون رستاخیز او کُنْدَنَدید رُوز رستاخیز و ملامت و رو بودی (قلم، ۴۹).

﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾؛ ای کاشک آن مرگ کی مُزْدَم در دنیا، آن مرگ بر من همیشگی بودید، و بر من بسر آوردنی، کی کار من مرا بر من بسر آمدید (حاقة، ۲۷).

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ﴾؛ و از رسول بر ما هیچ سخن فرا نهادید جُذ ز گفته ما (حاقة، ۴۴).

﴿يَوْمُ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ﴾؛ دوست دارد فردا او کی و اخريد خويشتن را بپسران خود کی بفروشيد، و زن خویش، و برادر خویش (حاقة، ۱۲۰۱). [نسخه ب: واخرد] ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾؛ و کی رهی خدای بیای ایستاد و او را می خواند، نزدیک بودید کی پریان و زو افتادندید، و اندول شدندید، ... (جن، ۱۹).

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّرِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾؛ ناگورفیدگان جهودان و ترسایان و مشرکان عرب بنخواستند شوید و بنخواستند گشت از کفر و شرک خویش تا آنگاه کی بایشان آمدید کار روشن و نشان پیدا و مژد استوار (بینة، ۱). [نسخه ب: شد]

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾؛ از شما دانید دانستن وی گمان، مشغول ندارید شما را نورد کردن با یکدیگر بآنبوهی و توانگری (تکاثر، ۵).

#### الف - ۴) مید به جای ایم (اول شخص جمع)

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛ و گفتند: از ما شنیدید چنانک زیرکان شنودند، یا دریافتید چنانک مومنان دریافتند، ما در دوزخیان نبودیم (ملک، ۱۰). [نسخه ب: و گفتند: از ما بشنیدیمی یا دریافتیمی، نبودیمی اندر باشندگان دوزخ]

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَبِيًّا﴾؛ و از ما این نامه را بزبان عجم فرستادید - و آنرا پارسی کردید و گفتید ... (فصلت، ۴۴). [نسخه ب: فرستادیم و آنرا پارسی کردیم و گفتیم]

﴿لَأَسْقِيَنَّاهُمْ مَاءً عَذْقًا﴾؛ ما ایشانرا آبِ نعمت و دولت روانیدید و آشمانیدید فراخ و خوش (جن، ۱۶). ﴿لَوْ أَنزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ﴾ از ما فرو فرستادید این قرآن را و ز کوه ... (حشر، ۲۱). [نسخه ب: فرستادیم]

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ لهذا الکلام وجهان آخذهما ... از نه آن را بودید کی مردمان همه نه

یک گروه شوندید - همه کافر - ما چنین کردید. وَالْوَجْهُ الثَّانِي: از نه آن بودید کی ما خواستیم کی مومن و کافر در عیش این جهان، چن هم بند - توانگران و درویشان - ﴿لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوقِتَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ﴾؛ ما هر کس را کی بر حُمن کافر شید، خانه او را کازی کنید سیمین (زخرف، ۳۳). [در این فقره، سه بار شناسه سوم شخص مفرد «د» نیز با «ید» آمده است.]

#### الف - ۵) ید به جای آند (سوم شخص جمع)

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ﴾؛ یا بنزدیک ایشانست خزینهای رحمت خداوند تو، و خوشایش او، آن بزرگ توان فراغ بخش، تا آنرا نوازید کی خود خواهد، و پیغام ازو پذیرد کی خود پسندید؟ (ص، ۹). [نسخه ب: تا آنرا نوازند که خود خواهند، و پیغام ازو پذیرند کی خود پسندند.]

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ و از نه آنتید کی سخن از خداوند تو پیش شد از کرد ایشان تا هنگام نام زد کرده، داوری بُریدید میان ایشان در وقت (شوری، ۱۴). [نسخه ب: بُریدندید]

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ ناگورفیدگان گفتند گورفیدگانرا: از آن دین راست بُودید، ایشان بآن ور ما پیشی نیافتید (احقاف، ۱۱). [نسخه ب: نیافتندید]

﴿وَلَوْلَا أَنَّهُمْ صَبَرُوا﴾؛ و از ایشان شکیبایی کردید (حجرات، ۵). [نسخه ب: کردندید]

#### ب) افزوده شدن «ید» به پایان فعل سوم شخص جمع

﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ﴾؛ و عذاب آن جهانی مهترست ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ کاشک دانندید چون نیک آیدد ار دانندید (زمر، ۲۶).

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾؛ و آنگاه کی شما را گفتندید کی بدیسِ الله راست است، و رستاخیزی گمان، سخن شما این بود که ما ندانیم کی رستاخیز چیست (جاثیه، ۳۲).

لولا شیوخ و صبیان رُضع و بهائم رُبع لَصَبَّ علیکم العذاب صَبًا. از نه پیران اید پشت خم و کودکان شیرخواره و چهارپایان بی گناه در زمین چرنده، فرو ریختندید بر شما عذاب فرو ریختنی، و عذاب در عذاب پیوستندید پیوستنی، و عذاب دنیا در آخرت بستندید بستنی (ذیل صف، ۳).

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ﴾؛ و از نه سخن که می پیشی کرد از خداوند تو اجلها و روزیها را، برگزاردندید میان ایشان کار، و عذاب فرستادندید بایشان (فصلت، ۴۵).

﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا﴾؛ و از الله روزی بر بندگان خویش فراخ بگسترانید، ایشان نافرمان و افزونی جوی شدندید در زمین (شوری، ۲۷).

﴿وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾؛ و نردوانهای سیمین که بآن می‌ورشدندید (زخرف، ۳۳). [نسخه ب: می‌برشوندید]

﴿فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ﴾، اَی: ناصحوه؛ از راست می‌رفتند با الله، به آید ایشانرا آن (محمد، ۲۱). [نسخه ب: از راست می‌رفتندید با الله به آید ایشانرا آن]

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ﴾؛ نزدیک بید و کامید کی ناگورفیدگان ترا بچشم بزمین آرندید کی قرآن شنوند از تو (قلم، ۵۱).

﴿فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَّةً وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيَّةً﴾؛ گوید: کاشک مرا نامه من ندادندید؛ کاشک من هرگز ندانستی کی شمار من چی چیزست (حاقة، ۲۶). [نسخه ب: ندانستمی]

﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ و از کُشتن کردید با شما ناگورفیدگان از اهل مکه، برگردانیدندید بگریز، آنگه نه یار یافتندید و نه فریادرس (فتح، ۲۲).

### ج) صورت‌های مختلف صرف فعل بودن

شش صورت ماضی از فعل بودن در حالت ساده (استم/هستم، استی/هستی، است/هست، استیم/هستیم، استید/هستید، استند/هستند) به صورت مخفف شده «ام، ای، [اد]، ایم، اید، اند» می‌آیند. نمونه‌های زیر همگی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری (نسخه الف) استخراج شده است:

ام (= استم/هستم): ﴿قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ﴾؛ گوی: ای قوم! هم بر آن کی اید، می‌پید و کار می‌کنید، کی من هم بر آن کی ام، می‌بم و کار می‌کنم (زمر، ۳۹) / ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾؛ عیسی مریم گفت فرزندان یعقوب [را]: ﴿مَنْ فَرَسْتَادَهُ اللَّهُ﴾؛ ام بشما (صف، ۶).

ای (= استی/هستی): ﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا﴾؛ تودر چی چیزی از یاد آن؟ و کی ای توبدانش هنگام آن؟ (نازعات، ۴۳).

ت (= است) در اینت و آنت. ﴿هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾؛ اینت جادوی آشکارا (احقاف، ۷) / ﴿هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾؛ اینت دروغ کهن (احقاف، ۱۱) / ﴿هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾؛ اینت دژوار روزی (قمر، ۸) / ﴿هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ اینت عذاب دردناک (دخان، ۱۱) / ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ آنت پیروزی بزرگوار (تغابن، ۹) / ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ آنت پیروزی بزرگوار (جاثیه، ۵۷).

ایم (= استیم/هستیم): ﴿قَالَ سَلَامٌ﴾؛ گفت پاسخ من هم سلامست. وَمَنْ قَرَأَ «سَلَامٌ»، فَلَمْعْنَى: بَيْنَنَا أَمْنٌ؛ ابراهیم گفت: بآشتی ایم و از یکدیگر ایمن (ذاریات، ۲۵) / ﴿إِنَّا إِذَا لَفِئَ صَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛ ما پس اکنون درویراهی ایم و آتش (قمر، ۲۴) / ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ﴾؛ باش می‌گویند کی ما هام‌پشت

ایم یک دیگر را، کین کشی را اُزو؟ (قمر، ۴۴).

اید (= استید/ هستید) / در این باره نک. همین مقاله، پیشتر، بخشی «واژه‌های کهن فارسی هروی در تفسیر خواجه عبدالله».

اند (= استند/ هستند): ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ﴾؛ ایشان کی نگورفیدند، در دروغ‌زن گرفتین سخنان من اند و رَسُول (بروج، ۱۹) / ﴿وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴾؛ وایشان از آن در گمانی اند پنداره نمای (فصلت، ۴۵) / ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾؛ محمد پیغامبر خدای وایشان که با او اند از گورفیدگان / ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾؛ سخت اند بر کافران، بریکدیگر مهربانان (فتح، ۲۹) / ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾؛ آن کی اند کی یاران من اند در رُوی دادن بالله و آهنگ کردن باو (صف، ۱۴).

#### (د) صورت التزامی فعل استن

صورت التزامی فعل استن (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند) نیز به صورت مخفف «بم، بی، [د]، بیم، بید، بند» به کار می‌رود.<sup>۴۹</sup> نمونه‌های زیر همگی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری (نسخه الف) استخراج شده است:

بِم / بِم = باشم. تا صَدَقَهُ دَهَم و از پاکان و تایبان بِم تا صَدَقَهُ دَهَم و از پاکان و تایبان بِم (منافقون، ۱۰) / ای قوم! هم بر آن کی اید، می‌پید و کار می‌کنید، کی من هم بر آن کی ام، می‌بِم و کار می‌کنم (زمر، ۳۹) [نسخه ب: همی باشم]

بی = باشی. اگر انباز گیری با الله، تباه شود و نیست کردار تو و از زیان کاران بی (زمر، ۶۵) / بکدام از نعمتهای خداوند خویش می‌نگورفی یا در گمان می‌بی؟ (قمر، ۵۵) [نسخه ب: می‌باشی] / ما فرستادیم ترا تا گواه بی ما را بر کافرو مومن (فتح، ۸).

بیم = باشیم. ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾؛ کی ما وژ تو خوانده بیم، تواز پش می‌خوان (قیامة، ۱۸). ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾؛ ما بر پی ایشان پس رو می‌بیم (زخرف، ۲۳).

بید = باشید. وژ حَذَر بید از ایشان (تغابن، ۱۴) / می‌ایمن بید اُزو کی در آسمان کی در زمین فرو برد شما را؟ (ملک، ۱۶) / آگاه بید کی نامه کردار و سر انجام بدان در سَخین است (مطففین، ۷) / و شما سه گروه بید از سه گونه (واقعة، ۷) / چون اندک سپاس دار می‌بید (ملک، ۲۳).

بید = بود/ باشد. کامید و نزدیک بید کی آسمانها از زیر خویش دژ شکنید (شوری، ۵) / وعیسی آگاهی است رستاخیز را؛ نگر! بگمان نه بید درین سخن (زخرف، ۶۱). [در ترجمه عبارت لا ریب فیه]

۴۹. برای نمونه‌های مشابه نک. مقدمه محمد سرور مولایی بر طبقات الصوفیة، ص ۱۵۳، ۱۵۱.

**بید=** بودید. و هر چیز کی در آن جداجد گوی **بید**- از هج بود- حکم آن و برگزاردن آن و بُردن آن با الله است (شوری، ۱۰).

**بند=** باشند. هرگز یکسان بُند هر دو و یک صفت؟ (زمر، ۲۹) / آن روز کی ایشان آشکارا بُند چشمهای یکدیگر را (غافر، ۱۶) / و هرگز چُنْ هم نبند گورفیدگان نیکوکاران و بُدکار (غافر، ۵۸) / از نه آن بودید کی ما خواستیم کی مومن و کافر در عیش این جهان، چن هم **بند** -توانگران و درویشان (زخرف، ۳۳) / کوشنده تراز شما بُند کی قریش اید و آخر بشرف شما نه بُند / هنگام نیامد گورفیدگان را کی هم چن ایشان نه بُند کی ایشانرا توریة دادند، و انجیل پیش فا؟ (حدید، ۱۶) / از شما را دریا بُند جای شما را، دشمنان **بند** (ممتحنه، ۲) / عذاب خُداوند ایشان نه آنست که از آن **آمین بند** (معارج، ۲۸) / هرگز بهشتیان با یکدیگر برابر نبند، و هرگز دوزخیان با یکدیگر برابر نبند (حشر، ۲۰).  
**بندا** (فعل دعایی: باشند / باشندا؛ ایشان حَجَل و رسوا کرده بُندا (مجادلة، ۵).  
**بید=** باشید (فعل امر). گفتند: روید و بر خدایان خویش شکبیا **بید** (ص، ۷).  
**مبید=** مبادید (فعل نهی). نومیید **مبید** از وخشایش الله (زمر، ۵۳) / و چُن ایشان **مبید** کی الله را فراموش کردند (حشر، ۱۹).

**بُوند=** باشند. دانست الله کی از شما بیماران **بوند** کی برخاست نتوانند بشب؛ و دانست کی از شما دیگران **بوند** در زمین، می روند و فضل خدای می جویند، مُسافران و بازرگانان (مزل، ۲۰). [در نسخه الف در هر دو مورد، «بود» آمده است]

### ه) صورت‌های مختلف صرف فعل شدن

صورت التزامی فعلِ شدن (بشوم، بشوی، بشود، بشویم، بشوید، بشوند) به صورت مخفّف «شم، شی، [شود]، شیم، شید، شند» به کار می رود.<sup>۵۰</sup> نمونه‌های زیر همگی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری (نسخه الف) استخراج شده است:

**شم=** شَوم. می خوانید مرا تا کافر **شم** بالله (غافر، ۴۲).  
**شی=** شَوی.

**شیم=** شَویم. و ما دُرست بدانستیم و یقین کردیم کی از الله بیش **شیم** در زمین، و نه توانیم کی ازو گریزیم (جن، ۱۲).

**شید=** شَوید. باز **شید** و گذارید شتر خدای را و آوَشخور او را (شمس، ۱۳) / از کافر **شید** و بر کفر و ایستید، چون پرهیزید از آن روز؟ (مزل، ۱۷) / و از هام پُشت **شید** بَرَو، الله یار اوست (تحریم، ۴) / ایشانرا گویند: بازگردید با دنیا **شید** [کشف الاسرار: با دنیا روید] / از توانید کی بیرون **شید** تا دور **شید**



از کرانی از کراهای آسمان و زمین از سوی بیرون شید و دور شید؛ بیرون نشید مگر بسلطان و برهان و حجت (الرحمن، ۳۳).

شَند / شَند = شَوند. سالاران گویند فرایس روان خویش را آنگه کی هام دیدار شند (ص، ۵۹) / و ایشان پیش نشند و بر ما درنگذرند (زمر، ۵۱) / ایشان کی می دروغ گیرند و نمی پذیرند و کافر می شند باین نامه (غافر، ۷۰) / و از خشنودی جویند، از ایشان خشنود نشند (فصلت، ۲۴) / و ایشان که کافر می شند بسخنان خداوند خویش، ایشانرا است عذابی دردنمای از عذاب سخت (جاثیه، ۱۱) / با ایشان کشتن کنید، یا مسلمانان شند (فتح، ۱۶).

شو (فعل امر). الله گفت: بیرون شو از آسمان (ص، ۷۷) / بشو بفرعون کی او سرکشید نهمار (نازعات، ۱۷).

شید (فعل امر). و قُرِئَ «ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ»؛ درشید ای فرعون و کسان او در سخت تر عذاب (غافر، ۴۶) / «وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُنِي»؛ و از بنگورفید بمن، از من باز شید (دخان، ۲۱) [نسخه ب: از من باشید. کشف الاسرار: از من باز شید و مرا فرو گذارید]

## کتابنامه

- ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله. تاریخ دمشق، تحقیق عمرو بن غرامة العمروی، دمشق: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.
- ابن القیسرانی، أبو الفضل محمد بن طاهر بن علی بن أحمد المقدسی الشیبانی. المنثور من الحکایات والسؤالات، تحقیق جمال عزون، جدة: مكتبة دار المنهاج، ۱۴۳۰.
- الاصبهانی، أبونعیم أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران. حلیة الأولیاء وطبقات الأصفياء، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
- الأنصاری الهروی، أبوإسماعیل عبدالله بن محمد بن علی. ذم الکلام وأهله، تحقیق عبدالرحمن عبدالعزيز الشبل، مدینة: مكتبة العلوم والحکم، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله. طبقات الصوفیة (تقریرات خواجه عبدالله انصاری)، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: توس، ۱۳۸۶ ش؛ چاپ سوم، ۱۳۹۶ ش.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، تحقیق و تصحیح سیدمرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله + دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.
- الذهبی، شمس‌الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز. سیر أعلام النبلاء، تحقیق زیر نظر شعب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- الذهبی، شمس‌الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام التدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
- رواقی، علی. «گونه‌شناسی متن های فارسی (۲): گونه فارسی هروی با نگاهی به کلمات شیخ الاسلام در کتاب "در هرگز و همیشه انسان"»، ضمیمه گزارش میراث، دوره دوم؛ ضمیمه شماره ۴، تابستان ۱۳۹۵.
- السیوطی، جلال‌الدین. طبقات المفسرین، تحقیق علی محمد عمر، قاهره: مكتبة وهبة، ۱۳۹۶ ق.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. در هرگز و همیشه انسان: از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- الفارسی، عبدالغافر. المنتخب من السیاق لتاریخ نیسابور، انتخاب ابراهیم بن محمد الازهر الصریفینی، تحقیق محمدکاظم المحمودی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
- قاسمی، مسعود. «توضیحاتی درباره "بخشی از تفسیری کهن به پارسی"»، گزارش میراث، دوره سوم، سال چهارم، شماره یکم و دوم (۸۷.۸۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۸ [انتشار: زمستان ۱۳۹۹]، ص ۶۴.۵۵.
- میبودی، ابوالفضل رشید الدین. کشف الاسرار و عدة الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به کوشش علی اصغر حکمت و همکاران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
- النسفی، نجم‌الدین عمر بن محمد بن احمد. القند فی ذکر علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش / ۱۹۹۹ م.



تصویر ۱: آغاز نسخه الف، تفسیر سورة ص (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارتا، ترکیه)  
تصویر ۲: انجامه پایانی نسخه الف (ش ۱۴۲۶ در کتابخانه خلیل حمید پاشا، اسپارتا، ترکیه)











تصویر ۵: آغاز نسخه ب، تفسیر سوره ص (ش ۳۲۳ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)  
تصویر ۶: نمونه ای از صفحات نسخه ب (ش ۳۵۷ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)







تصویر ۷: نمونه ای از صفحات نسخه ب (ش ۳۵۹ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)  
تصویر ۸: نمونه ای از برگ فهرست نویسی در آغاز نسخه ب (ش ۳۵۹ در مکتبه الروضة الحیدریه، نجف اشرف)

